

انجمن نجات نشریه

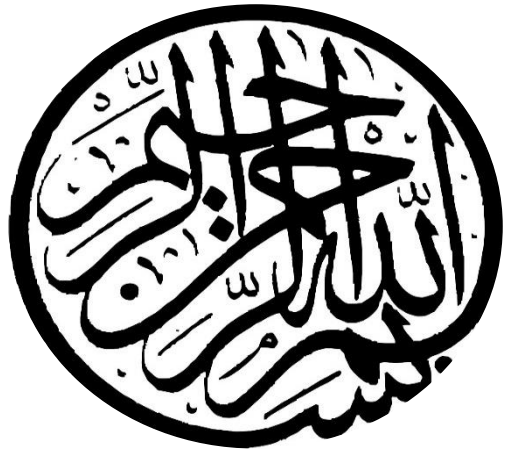
ANJOMN-e NEJAT

شماره ۸۶

مهر و آبان

۹۷





نشریه انجمن نجات

شماره ۸۶

مهر و آبان

۹۷

* آتش جواب آتش - ۴۱

* کودکان در سازمان مجاهدین - ۴۳

* میل به دنباله روی از جمع و هم‌رنگ شدن با هم‌قطاران - ۴۵

* در فرقه رجوی اسیران پس از مرگ نام و نشان دارمی شوند - ۴۹

* رسوایی فرقه رجوی در زورآزمایی با خانواده دردمند محمدی - ۵۱

* جدایی رسمی غلامعلی میرزایی عضو سی ساله مجاهدین ... - ۵۳

* سعداله سیفی در دامان پرمهر خانواده - ۵۵

* بهمن ۹۷ وعده سرنگونی یا اعلام مردودی فرقه رجوی - ۵۶

* جدایی آقای عظیم منش مست از فرقه مجاهدین خلق در آلبانی - ۵۸

* صادق خاوری در دفتر انجمن نجات گیلان - ۶۱

* حضور گرم تعدادی خانواده در دفتر انجمن کرمانشاه - ۶۳

* همسویی فرقه رجوی با حکام سعودی تا کجا؟ - ۶۶

* اعلام جدایی آقای موسی دامرودی از فرقه مجاهدین در آلبانی - ۶۷

* کابوس مرگباری به نام خانواده برای فرقه رجوی - ۶۹

* داریوش بال افکنده نجات یافته از اسارت فرقه رجوی - ۷۲

* کانون های شورشی علیه مریم رجوی - ۷۳

* معمای مرگ آرش پور غلامی در آلبانی - ۷۵

* تروریست خوب و بد ندارد - ۴

* سی و هفتمین سالگرد تجاوز صدام به خاک میهن - ۶

* تروریست ها و جنایتکاران در اهواز تمامیت ارضی ایران را نشانه ... - ۸

* نقش خیانت گروهک تروریستی منافقین در جنگ تحمیلی - ۱۰

* آیا ترور با معیارهای عقلانی و منطق همخوانی دارد؟ - ۱۲

* تشکیلات رجوی از خانه عنکبوت هم سست تر است - ۱۴

* از صلح و عشق تا قتل در خونسردی کامل - ۱۵

* برادرمان را در آنجا دیدیم ، شستوی مغزی شده بود - ۱۹

* یک ترور بی نهایت مرگ - ۲۱

* انفجار بمب در میدان امام خمینی تهران توسط منافقین - ۲۳

* جدا شده ها در آلبانی خاری در گلوی مریم رجوی - ۲۴

* رجوی تروریست کور خوانده است برادرم را آزاد خواهیم کرد - ۲۷

* فرازی از کتاب خداوند اشرف - ۲۸

* کار را نیمه تمام رها نخواهیم کرد - ۳۲

* دلم برای برادرم تنگ شده است - ۳۴

* خانم طاهره نوری و رهایی از فرقه رجوی - ۳۶

* برخورد دوگانه آمریکا با گروه های تروریستی - ۳۷

* نامه زهرا اشرفخانی به پسرش میر واقف صدیقی در آلبانی - ۳۹

تروریست خوب و بد ندارد



انجمن نجات گلستان - ۱ مهر ۱۳۹۷

تروریسم در جهان امری نفی شده و تمام مردم آزاده جهان این حرکت غیرانسانی را در هر مکان و زمان مورد ملامت قرار داده و آن را در هر کشوری که اتفاق بیافتد مورد نکوهش قرار می دهند.

متأسفانه در روز گذشته تعدادی از هموطنانمان در شهر اهواز مورد حمله تروریستی عده ای از خدا بی خبر قرار گرفتند که در این حمله ددمنشانه تعدادی از سربازان وطن و همچنین چندین نفر از مردم عادی و مظلوم و یک کودک چهار ساله به شهادت رسیدند. حمله تروریستی و در عین حال وحشیانه اهواز که توسط یک گروه تروریستی حیوان صفت به نام گروهک الاحوازیه انجام گرفته که توسط دشمنان اسلام و کشورمان تطمیع می شوند که در رأس آن ها امپریالیسم و رژیم آل سعود قرار دارند.

پایگاه های آن ها نیز در کشورهای بریتانیا، هلند و دانمارک و دیگر کشورهای مدعی حقوق بشر و مبارز تروریسم وجود دارد و این در حالی می باشد که تمام برنامه های تروریستی این فرقه و امثال ان در این کشورها برنامه ریزی شده و توسط حامیان تروریستی خود مانند رژیم کودک کش سعودی حمایت مالی می شوند.

سازمان تروریستی مجاهدین که تمام قد گروه های تروریستی که علیه مردم کشورمان فعالیت می نمایند را حمایت می کند در خبرهای سایت عقب مانده خود اشاره به این حمله تروریستی نموده و تنها به گفتن چند خبر کوتاه که البته با نام "سازمان ملی الاحوازیه" مزین شده بود اکتفا نمود و هیچ تسلیت یا خبر دیگری که مشخص کننده تعداد شهدا و یا زخمی ها باشد اشاره ننمود.

این فرقه که خود از تروریست های شناخته شده جهان می باشد با این حرکت پلید خود به نوعی از این گروهک تروریستی حمایت نمود که البته این امر از این فرقه ضد بشری کاملاً طبیعی می باشد.

انجمن نجات استان گلستان و خانواده های آسیب دیده از سازمان تروریستی مجاهدین خلق ضمن ابراز همدردی با خانواده های شهدای اهواز و همچنین زخمی ها، این عملیات تروریستی و ضد انسانی را به شدت محکوم نموده و به مزدوران و دست نشانده های حامیان تروریسم نیز اعلام می دارد که با تمام توان و قوا برای سربلندی کشورمان ایستاده ایم و اجازه نخواهیم داد با چنین جنایت هایی دل مردم کشورمان را به لرزه دریاورید.

تروریسم چه خوب و چه بد محکوم می باشد.



سی و هفتمین سالگرد تجاوز صدام و رجوی به خاک میهن



انجمن نجات خوزستان - ۱ مهر ۱۳۹۷

۳۱ شهریور ماه سال ۵۹ دشمن متجاوز تهاجم گسترده هوایی به خاک ایران آغاز کرد. از همان ساعات نخست تجاوز، مناطق مسکونی و مراکز غیرنظامی را مورد هدف قرار داد تا بتواند عزم و جزم مردم ایران را درهم شکسته و آن‌ها را مجبور به پذیرش خواسته‌هایشان کند. دولت عراق در ۲۶ شهریور ماه ۵۹ با ارائه یادداشتی به سفارت ایران در بغداد اعلام کرد؛ توافق الجزیره را یک جانبه منسوخ می‌کنند و همزمان صدام حسین دیکتاتور عراق در نطقی در مجلس ملی قرارداد الجزیره را پاره کرد. در ساعت ۱۴:۱۵ روز دوشنبه سال ۵۹ حمله به ایران با هدف براندازی رژیم ایران آغاز شد.

در مرحله اول فرودگاه‌ها مورد حمله قرار گرفت. تهاجم نظامی عراق در شرایطی صورت می‌گرفت که فرقه موسوم به مجاهدین خلق در داخل شهرها با ایجاد درگیری و اغتشاشات خیابانی جبهه درگیری را گشوده و رژیم صدام را تحریک و ترغیب به تجاوز نمود. در همان روزهای اول تجاوز، سران فرقه موضع‌گیری‌های متضادی داشتند در ابتدا با صدور اطلاعیه تجاوز رژیم بعثی حاکم بر عراق را محکوم و خواهان شرکت تمامی هواداران در جبهه برای دفاع از تمامیت ارضی ایران شدند ولی در عمل از این تجاوز نظامی برای پیشبرد اهداف سیاسی و تقویت بنیه نظامی خود استفاده می‌کردند. جبهه‌های جنگ تبدیل به ظرفی برای تأمین سلاح و مهمات و انتقال آن به پشت جبهه و پایگاه‌های شهری شده بود؛ در ادامه رجوی ارتباطات بیشتری با حاکمان عراقی برقرار نمود.



با ورود رجوی به عراق و شرکت در عملیات نظامی مشترک عملاً به ستون پنجم صدام تبدیل شد. اطلاعات نظامی و طرح های عملیاتی و اخبار تحرکات نیروهای ایران جمع آوری و در اختیار دشمن متجاوز قرار می گرفت. در عملیات نظامی مشترک از داخل خاک عراق سربازان و شهروندان مناطق مرزی اسیر و برای تخلیه اطلاعاتی در اختیار نیروهای عراقی قرار می گرفتند. ولی اوج خیانت و جنایت رجوی در جریان جنگ موسوم به شهرها صورت گرفت؛ آنجایی که با فریب نیروهایش و تحت پوشش تماس با خانواده، اطلاعات مربوط به اصابت موشک های دوربرد عراقی به شهرهای جنوبی را جمع آوری و به سران استخبارات ارتش عراق تحویل می داد تا با تصحیح گرا اهداف مسکونی و اقتصادی در شهرهای مرزی را دقیق تر مورد حمله قرار دهد و در این راه آمار تلفات شهروندان غیرنظامی را بالاتر ببرد.

به گفته رجوی مهم ترین هدفش از آمدن به عراق شرکت مستقیم در جریان جنگ و به هم زدن تعادل نظامی به سود عراق بود. در بسیاری از عملیات های مرزی تحت حمایت گسترده ارتش عراق به سنگر های سربازان ایرانی که مشغول دفع تجاوز بودند رخنه و نفوذ می کرد و با به اسارت گرفتن سربازان ایرانی اطلاعات نظامی ذی قیمتی در اختیار ارتش صدام قرار می داد.

رجوی در ملاقات با سران بالای استخبارات علناً افتخار می کرد که خون نیروهایش با خون ارتشیان متجاوز عراقی در یک مسیر در هم آمیخته می شود. نقش خائنانه رجوی در جریان تجاوز دشمن بعثی به خاک میهن به قدری مشتمز کننده و نفرت آور بود که حتی احزاب و شخصیت هایی که روزی متحد او بودند را هم عملاً مجبور به موضع گیری و محکومیت اقدامات خیانت آمیز وی کرد و عملاً وی را متحد دشمن متجاوز می دانستند.

درسی و هفتمین سالگرد تجاوز صدام به خاک ایران مردم ایران هیچ گاه این خیانت رجوی را فراموش نمی کنند و مرور زمان هم نتوانسته از شدت این تنفر کم کند. رجوی و دیگر سرکردگان فرقه تروریستی اش هیچ گاه نخواهند توانست این ننگ را از پیشانی خود پاک کنند.



تروریست ها و جنایتکاران در اهواز

تمامیت ارضی ایران را نشانه رفته اند.

منصور نظری - ایران اینترلینک - ۲ مهر ۱۳۹۷

حمله تروریستی به مردم ایران و این بار به مردم اهواز نه اولین و نه آخرین است. دشمنان ایران زمین روز و شب نقشه می کشند تا جغرافیای کشور ایران را تغییر دهند و به کام خویش کنند. در این میان آنان به صراحت اعلام کرده اند که می خواهند ایران، سرزمین ما را تکه تکه کنند، آنان در چهار سوی ایران زمین به کمین نشسته اند تا این استراتژی را محقق کنند. اینک روی سخن با آنان نیست زیرا آن ها دشمنی آشکار با سرزمین ما دارند، در حقیقت روی سخن با وطن فروشان پست فطرت و لاشخورهایی است که زمینه سازان این گونه حملات تروریستی هستند همان ها که تروریست ها را مدافعان حقوق بشر معرفی می کنند و تبلیغ می کنند که این گونه اعمال تروریستی بخشی از کارزار حقوق بشری آنان است. پس از انجام عمل تروریستی با سخنگوی سازمان تروریستی الاحواز مصاحبه کرده اند و او رسماً مسئولیت این عمل تروریستی را پذیرفته و آن را بخشی از کارزار حقوق بشری برای تجزیه ایران عنوان کرده است.

از سویی دیگر سازمان مجاهدین خلق که پیش از این تجربیات زیادی در اعمال تروریستی و حمایت از هر تروریسمی از جمله جنایتکاران و آدمکشان داعش در موصل تحت عنوان عشایر انقلابی دارد با دمبش فندق می شکند و خود را به کوچه علی چپ می زند، این در حالیکه سازمان ملل متحد و تقریباً تمام کشورهای جهان این عمل تروریستی را محکوم کرده اند، اما سیاسیون و وطن فروشانی که وطنشان را در طبق فروش گذاشته اند در حال توجیه این عمل جنایتکارانه هستند. البته؛ این سناریو مدت های زیادی است که کلید خورده بود، بدان معنا که پیش از آن که تروریست ها وارد عمل شوند وطن فروشان زمینه سازی حقوق بشری می کنند و یا مشکلات اقتصادی و فقر را دستاویز برای اعمال تروریستی می کنند. بی جهت نیست سخنگوی تروریست های الحوازی در اولین مصاحبه بعد از قتل و آدمکشی تروریست هایشان می گوید که به دلایل حقوق بشری ما مجاز به این عمل یعنی آدمکشی هستیم. همچنین سران مرتجع منطقه به طور رسمی بارها اعلام کرده اند که جنگ را به ایران می کشانیم و در این وسط وطن فروشان خائن (سازمان مجاهدین خلق) مزدور و پادوی همین جنایتکاران هستند که خط و خطوط آن ها را به پیش می برند. ناگفته نماند بخشی از سیاسیون خائن سعی می کنند این عملیات تروریستی را یک عملیات نظامی در راستای مبارزه برای آزادی مردم ایران جا بزنند همان ها که مرزبان ایرانی را در کردستان و یا بلوچستان سلاخی می کنند و مردم را به خاک و خون می کشند بعد می گویند که دارند مبارزه حقوق بشری می کنند.

بی شک سکوت در برابر این آدمکشان و جنایتکاران تروریست در کمترین حالت، دفاع از آن جنایتکاران تلقی می شود. کشتن انسان هر که می خواهد باشد جرم و جنایت است آن که از کشتن انسان دفاع می کند یا در برابر آن سکوت می کند همراهی با جنایتکاران است.

اما هدف دشمنان ایران زمین به طور خاص کشورهای مرتجع و مغز پوسیده ی منطقه، تمامیت ارضی ایران است. آن ها نه فقط شهر اهواز را مورد عملیات تروریستی قرار داده اند بلکه به تمامیت میهن ما تجاوز کرده اند، یک بار تحت عنوان جنایتکاران جیش العدل، یک بار تحت عنوان جنایتکاران جندالله، یک بار هم توسط جنایتکاران پژاک و گروه های تروریست کردی.

دشمنان ایران زمین مشغول تست زنی از طریق تروریست های اجیر شده شان هستند اهواز نمونه ایست از این تست. بدون تردید لاشخورها و ریزه خواران وطن فروش مشغول داد و ستد هستند بخشی از این داد و ستد توجیه جنایت آدمکشان تروریست است وظیفه آن ها تبلیغات و سفید سازی عملیات های تروریستی از همین قبیل است.

بی تردید مردم ایران با هر مخالفتی با دولتمردان ایرانی اما از وجب به وجب خاک میهنشان دفاع خواهند کرد و نخواهند گذاشت تمامیت ارضی ایران توسط این وطن فروشان خائن، مزدور و تروریست خدشه بردارد.



نقش خیانت گروهک تروریستی منافقین در جنگ تحمیلی



دکتر رضا اختیاری امیری - بنیاد هابیلیان - ۲ مهر ۱۳۹۷

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران جنایات سازمان منافقین صرفاً محدود به اقدامات تروریستی داخل کشور نبوده و رهبران مزدور این سازمان حتی در مقطعی تلاش کردند تا با همکاری با همسایگان ایران به اهداف خود دست یابند. در حقیقت می توان ادعا نمود که نگرش ماکیاولیستی همواره چراغ راهنمای رهبران سازمان جهت دستیابی به اهداف پلید خود بوده است.

عوامل گوناگونی در روند آغاز جنگ و تداوم آن نقش آفرینی کردند که یکی از آن ها تحركات گروهک منافقین بوده است. به عبارتی، سازمان منافقین یکی از تأثیرگذارترین تشکیلات سیاسی در رابطه با خیانت در جنگ تحمیلی بود. در واقع، مواضع مشترک و همسو این سازمان و رژیم بعثی صدام حسین علیه جمهوری اسلامی ایران باعث شد تا پیوند وثیقی بین دو طرف ایجاد شود و به کمک یکدیگر تلاش کنند تا جمهوری تازه تأسیس ایران را در نطفه ناکام گذارند.

نقش سازمان تروریستی منافقین در جنگ از ابعاد مختلف قابل تأمل است. زمانی که سازمان تروریستی مجاهدین با صدور اعلامیه ای در سال ۱۳۶۰ رسماً سیاست مقابله و سرنگونی جمهوری اسلامی ایران را اتخاذ نمود، مبارزه مسلحانه را در دستور کار خود قرار داد. در همین راستا، اولین اقدام سازمان انجام حملات تروریستی در داخل خاک ایران و سپس همکاری با رژیم صدام حسین بود.

این سازمان در جریان جنگ ایران و عراق، با حمایت حکومت صدام، در عراق مستقر شد و در دوران جنگ تحمیلی، ضمن همکاری تنگاتنگ با استخبارات عراق، مأموریت‌های اطلاعاتی و عملیاتی متعددی را برای عراق در خاک ایران به انجام رساند. در سال ۱۳۶۵ همکاری صدام با رهبران سازمان منجر به تشکیل «ارتش آزادی بخش ملی» در خاک عراق شد. صدام حسین در دیدار با رجوی تشکیل این ارتش را به وی تبریک گفته و آن را ارتشی نامید که «برای صلح مبارزه می‌کند!» در همین راستا، صدام از همه امکانات برای تقویت سازمان منافقین استفاده نمود.

پس از تأسیس این ارتش بود که عملیات‌های سازمان از شکل عملیات‌های چریکی منظم به لشکرکشی به پایگاه‌های مرزی ایران و انجام عملیات‌ها در سطوح متوسط نظیر عملیات «آفتاب»، در آستانه حمله گسترده عراق برای باز پس‌گیری فاو در منطقه فکه، و عملیات «چلچراغ»، جهت تصرف شهر مهران، آغاز شد. ارتش کوچک سازمان مجاهدین در دل ارتش عراق وظیفه مشارکت در برخی عملیات‌های ایذایی و صدمه زدن به واحدهای کوچک پراکنده نظامی ایران در مناطق مرزی را برعهده داشت. نیروهای سازمان با پوشیدن لباس شبیه رزمندگان ایرانی و سخن گفتن به زبان فارسی می‌توانستند عملیات فریب را در موارد زیادی اجرا کنند و تخلیه اطلاعاتی سریع اسرا را انجام دهند، و به یگان ویژه‌ای با توانایی‌ها و کارکردهای اختصاصی در ارتش عراق، تبدیل شوند.

تصرف شهر مهران در روز ۲۸ خرداد ۱۳۶۷ باعث ایجاد توهمی در اذهان رهبران مزدور سازمان شد و بر همین اساس بود که شعار «امروز مهران، فردا تهران» بر سر زبان‌ها افتاد و سازمان انجام عملیات «فروغ جاویدان» را با هماهنگی صدام طراحی نمود. در حقیقت، پس از اعلام رسمی موافقت ایران با قطعنامه ۵۹۸ در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، رهبران بعثی و همچنین سازمان آن را نشانه استیصال ایران برشمرده و به همین جهت به زعم خود به فکر تصرف تهران برآمدند. اما تیر آخر منافقین هم با انجام «عملیات مرصاد» به سنگ خورد و پرونده آن‌ها برای همیشه بسته شد. به طور کلی می‌توان بیان داشت که سازمان تروریستی مجاهدین نقش مهمی در آغاز و تداوم جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایفا نمودند. شاید بتوان ادعا نمود اگر خیانت‌های این سازمان در قبال کشور نبود، شاید روند جنگ به گونه‌ای دیگر پیش می‌رفت و ایران خسارات مادی و معنوی کمتری را متحمل می‌شد.



آیا ترور با معیارهای عقلانی و منطقی همخوانی دارد؟



انجمن نجات گلستان - ۴ مهر ۱۳۹۷

بی تردید برترین ویژگی منحصر به فرد و متفاوت انسان با سایر موجودات عقل است و زبان به عنوان ابزار بیان اهداف و مقاصد انسان و عمل و رفتار منطبق با شعارها تبلور باورمندی انسان به باورهای اوست و با این دو ابزار ارتباطی انسان ها می توانند اعتماد یکدیگر را جلب یا سوء تفاهم ها را مرتفع و در جهت تنویر افکار و اصلاح رفتار یکدیگر و اعتلای اندیشه بهره ببرند.

وقتی انسان دست به خشونت می زند و از دایره عقلانیت خارج می گردد ناشی از چند علت می تواند باشد:

- ۱ - نداشتن قوه ی تعقل
- ۲ - نداشتن منطق قوی برای ارائه و متقاعد کننده
- ۳ - ناتوانی در بیان مقاصد و ضعف گفتاری و نداشتن هنر برقراری ارتباط مؤثر
- ۴ - نداشتن اعتماد به نفس به دلیل عدم باور به مؤثر بودن گفتار فرد
- ۵ - حسادت، کینه توزی نسبت به دیگران
- ۶ - سرخوردگی های فردی و ناکامی در پیشرفت
- ۷ - عدم تعادل روحی و روانی
- ۸ - مأموریت داشتن به دلیل فریب وعده های پر طمطراق سازمان های استخدام کننده
- ۹ - مزدوری و دریافت جیره و مواجب برای انجام ترور برای بقای حیاتی فاقد معنویت
- ۱۰ - دشمنی به دلیل احساس خطر کردن در از دست دادن وجهه ، تعارض منافع و تضعیف اقتدار

و هر جا که تروری انجام می شود...

مرا به یاد اواخر دهه پنجاه و دهه شصت کشورم می اندازد که گروه ها به دلیل عدم استقبال گسترده از سوی مردم و باور قییم مآبانه و تحلیل های نا صحیح، دست به خشونت و ترور زده و ضعف منطق و تفکر و ایدئولوژی خویش را با انتخاب این راه به نمایش گذاشتند. عملکردی که جز دوری بیشتر مردم و تباهی و نسل کشی و از دست رفتن جوانان پاک و مستعد و اندیشمندان کشور حاصل دیگری دربرداشت. سازمان مجاهدین و سایر گروه های آغازگر نبرد مسلحانه وقتی در این مورد با شکست مواجه و از استقبال مردم نا امید شدند به دشمن پناه بردند و به فروش اطلاعات برای نابودی انسان های ارزشمند و منابع این مملکت به ازای دریافت کمک های مالی در جهت تداوم حیات خویش روی آوردند.

حادثه تلخ کشته شدن انسان هایی که در رژه به سر می بردند دوباره یاد خاطرات تلخ ترورهای گروه ها در دهه شصت و به خصوص مجاهدین خلق را به ذهن متبادر می سازد که تیره بختی برای آنان و برای کشور از دست دادن سرمایه های انسانی و مادی را در پی داشت.

و با خود می اندیشم که آیا ترور تنها ابزار و سرمایه یک سازمان مدعی اندیشه برتر است و زور تنها اهرم قابل اتکا برای تحقق اندیشه می باشد، آیا راه حکومت بر مردم تنها با سرنیزه ممکن است آن هم در دنیایی که هر لحظه مطالبات حقوق شهروندی تکامل یافته ترمی شود و معیارها و ملاک های سنجش پیچیده تر!

به امید روزی که این اقدامات غیر انسانی که بلای جان هموطنان و هموعانم در جهان شده است پایان یابد.



تشکیلات رجوی از خانه عنکبوت هم سست تر است



انجمن نجات مازندران - ۵ مهر ۱۳۹۷

من به همراه آقای عبدالله افغان در شهر ساری بودیم که یک دفعه تصمیم گرفتیم سری به دوست خوب انجمن نجات استان آقای مهدی رضانی بزنیم. وقتی با آقای رضانی تماس گرفتیم عنوان داشت که در مغازه اش می باشد و از این حرف ما بسیار خوشحال شد به همین خاطر نزد وی رفتیم. او با دیدن ما بسیار خوشحال شد. آقای مهدی رضانی از دوستان فعال انجمن نجات استان می باشد با آن روحیه بسیار بالایی که دارد همیشه از رجوی به عنوان لکه ننگی در تاریخ مردم ایران یاد می کند. آقای رضانی عنوان داشت که من هم مانند شما تنم به این گروه خورده و اکنون وقتی با شما حرف می زنم درمی یابیم که بر سر شما و خواهرم یعنی **مریم رضانی** چه آمده است که حتی حاضر نیست با برادر و خانواده اش تماسی داشته باشد.

آقای رضانی عنوان داشت که از طریق انجمن نجات اخبار فرقه رجوی را دنبال می کنم ولی باور کنید دلم برای شنیدن یک لحظه صدای خواهرم تنگ شده است. اگر رجوی به مسلمانی و اسلام اعتقاد دارد این چه کاری است که اجازه یک ملاقات هم به ما نمی دهد. رجوی تروریست طوری سیستم مغزشویی بر پا نموده که خواهرم حاضر نمی شود با من یعنی برادرش تماس داشته باشد این گونه تنظیم کردن در تشکیلات نشانه اوج استیصال رجوی می باشد و اکنون می توانم متوجه شوم که تشکیلات وی از خانه عنکبوت هم سست تر است.

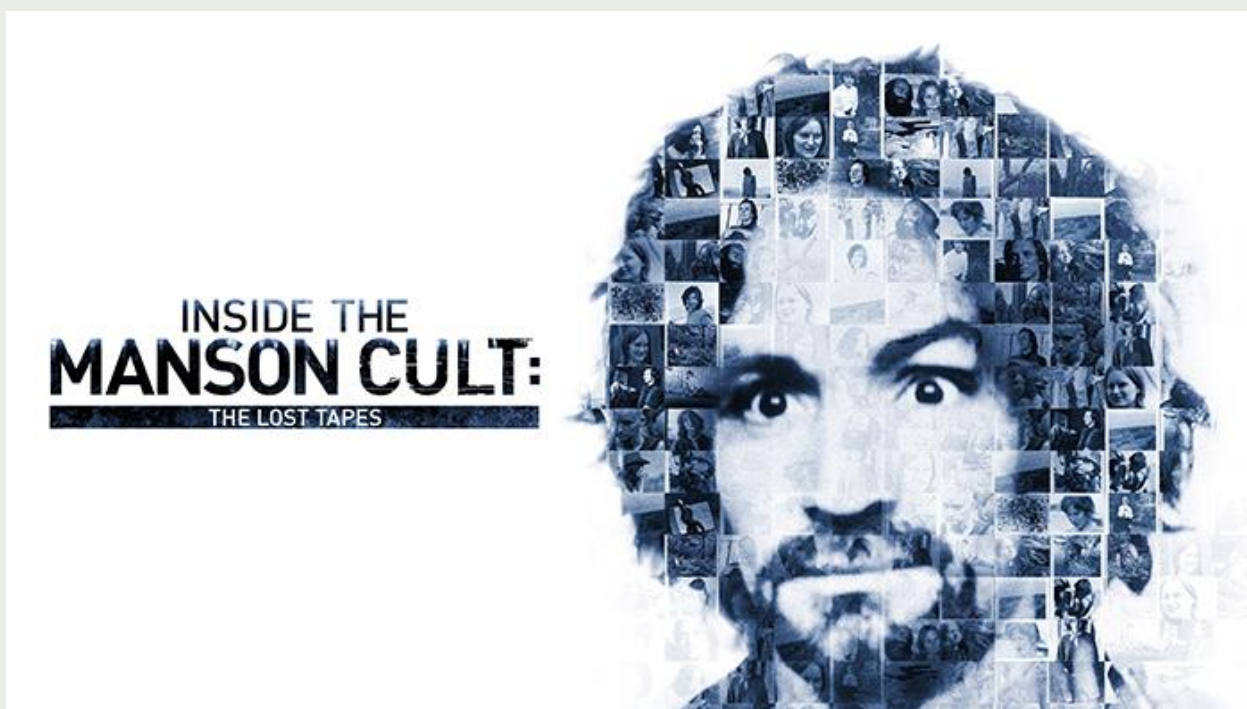
آقای رضانی از بس خوش زبان و خون گرم بودند اصلاً راضی نبودیم از نزد وی برویم ولی چه کنیم و بیشتر از این نمی خواستیم مانع کارش شویم و به او قول دادیم که به او دو باره سر بزنیم.

از صلح و عشق تا قتل در خونسردی کامل

نگاهی به "فرقه مانسون"

ابراهیم خدابنده - ۵ مهر ۱۳۹۷

مستند دو ساعته "Inside The Manson Cult: The Lost Tapes" درون فرقه مانسون: نوارهای گمشده" که در سال جاری میلادی به صورت استفاده از فیلم های مستند همراه با بازسازی برخی صحنه ها توسط بازیگران بر مبنای حقایق اتفاق افتاده تهیه شده، پرده از جنایات هولناکی بر می دارد که در درون یک فرقه مخرب کنترل ذهن که ظاهری آرام داشت به وقوع پیوسته است. این فیلم با استفاده از حدود ۱۰۰ ساعت فیلم های تهیه شده در این خصوص تولید گردیده است.



این مستند به زندگی رهبر فرقه "Charles Manson چارلز مانسون" که در سن ۸۳ سالگی مرد، فردی که ابتدا فوق العاده موجه می نمود و اعتماد بسیاری را جلب کرده بود، پرداخته و به درون "Spahn's Ranch مزرعه اسپان" جایی که مانسون و پیروانش در آن در ایزولاسیون کامل زندگی می کردند می رود.



در این فیلم مصاحبه هایی با اعضای سابق این فرقه که حالا سن و سالی از آن ها گذشته نیز به نمایش در می آید که بعضاً برای اولین بار بعد از سالیان پرده از برخی حقایق که تاکنون در خصوص آن ها سکوت کرده بودند بر می دارند.

مانسون به شدت ادعای دفاع از حقوق زنان داشت و خود را پدر تمامی دختران می دانست. او می گفت که: “هر دختری باید پدری مانند چارلز داشته باشد، یعنی کسی که قدر گوهری به نام دختر را بداند، کسی که به زنان اجازه دهد آزاد باشند و هر کاری که بخواهند انجام دهند.”

اما در این فیلم به خوبی نشان داده می شود که چگونه مانسون از تمامی دختران و زنان سوء استفاده می کرد و به اسم رهایی آنان را استثمار می نمود و چگونه این رهبر ظاهراً آزادی خواه و صلح طلب دست به مخوف ترین جنایات و قتل ها و شکنجه ها و تجاوزها زده بود.



همچنین در این فیلم اطاعت کورکورانه و اعتماد بی دلیل هواداران نشان داده می شود که تعجب همگان را برمی انگیزد که چگونه این افراد قدرت تفکر منطقی را از دست داده و به روایات تبدیل گشته اند. برخی بعد از سالیان هنوز نفهمیده اند که چه مکانیزی بر روی آنان عمل کرده است.

پنجاه سال قبل چارلز مانسون یک گروه از جوانان آرمان گرا و صادق و البته بی تجربه را در یک کمون در جنوب کالیفرنیا جمع کرد. مانسون یک موسیقی دان دارای نفوذ کلام بود که صرفاً از صلح و عشق سخن می گفت و افراد ناآگاه را به خود جذب می نمود و افراد مستعد را به درون حلقه خصوصی خود وارد می کرد. هیچ کس تصور نمی کرد که این فرد آرام با آن هنر لطیف موسیقی که داشت یکی از جانی ترین انسان های تاریخ آمریکا باشد.

این مستند در روز ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۸، یعنی ۱۰ ماه بعد از مرگ مانسون، از شبکه تلویزیونی FOX فوکس (این شبکه با Fox News "متفاوت است) پخش گردید. قتل منتقدان و مخالفان از جمله خبرنگارانی که به دنبال تحقیق در خصوص این فرقه بودند در پرونده مانسون ثبت گردیده است.

مشخصاً یک فیلمساز جوان به طور ویژه اجازه فیلم برداری از درون فرقه را یافت که بلافاصله به طرز مشکوکی درگذشت و فیلم ها و عکس ها و مصاحبه های بسیاری از وی به جا ماند. این نوارهای گمشده ۴۰ سال بعد یعنی در سال ۲۰۱۶ یافت گردیده و در مستند فعلی به کار گرفته شد.

چارلز مانسون در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۴ متولد شد و در ۱۹ نوامبر ۲۰۱۷ در زندان ایالتی "Corcoran کوکوران" مرد. نام اصلی او "Charles Milles Maddox چارلز میلز مادوکس" بود. او به عنوان یک رهبر فرقه ای و مخوف ترین جنایتکار آمریکا شناخته می شود. او فرقه "خانواده مانسون" را پایه ریزی کرد و افرادی را در مکانی با عنوان "خانه مانسون" گرد هم آورد.

در ژوئیه و اوت ۱۹۶۹ هواداران مانسون ۹ قتل در ۴ مکان را مرتکب شدند. در سال ۱۹۷۱ او به اتهام قتل و توطئه به قتل ۷ نفر محکوم شد که همگی آنان از اعضای خود فرقه بودند که به دستور وی کشته شده بودند. او بعداً به قتل دو نفر دیگر هم محکوم شد.

بعداً معلوم شد که وی جنایتکار با سابقه و دارای سوابق کیفری بوده که نام خود را تغییر داده است. او پدر خود را نمی شناخت و مادرش اغلب در زندان بود که چارلز هم از نوجوانی زندان را تجربه می نمود. این که او چگونه اعتماد بسیاری را جلب کرده بود به طوری که چشم بسته فرامین او، حتی ارتکاب به قتل، را اجرا می کردند هنوز مورد بحث است. او اکنون سمبل فریب، تجاوز، قتل، شکنجه و انواع جرم و جنایت در آمریکا شناخته می شود.

مانسون ابتدا به اعدام محکوم شد اما حکم او بعداً با یک درجه تخفیف به دلیل مخالف های آن زمان در کالیفرنیا با مجازات اعدام که به برداشتن این نوع مجازات در آن ایالت در سال ۱۹۷۲ منجر گردید به حبس ابد تقلیل یافت.



تماشای این فیلم برای کسانی که تجربه ای با فرقه مخرب کنترل ذهن رجوی دارند بلافاصله مسعود رجوی و فرقه اش را در ذهن تداعی می کند. راستی چگونه این شاید زمان توانست اعتماد عده ای جوانان صادق و فداکار را جلب نماید و آنان را از یک عده جوانان پرشور ضد امپریالیست و استقلال طلب به مزدورانی برای دشمنان ایران و ایرانی و جنگ طلبان آمریکایی بدل نماید؟

برادرمان را در آنجا دیدیم، شستشوی مغزی شده بود.

حضور گرم خانواده افضلی در دفتر انجمن نجات کرمانشاه



انجمن نجات کرمانشاه - ۸ مهر ۱۳۹۷

آقای اردشیر افضلی برادر مسعود افضلی که به دیدار اعضای انجمن استان کرمانشاه آمده بود می گوید:

"برادرم مسعود در حالی که در سال ۱۳۶۷ - هیجده سال سن داشت توسط فرقه مجاهدین در سر فصل عملیات مرصاد ربوده شده و اکنون که ۳۰ سال است از آن تاریخ می گذرد، برادرم کماکان در اسارت سازمان مجاهدین به سر می برد.

ما برادرمان را در **اسارتگاه اشرف** دیدیم اما شستشوی مغزی شده بود و نمی توانست با ما رابطه واقعی، برادری و خویشاوندی برقرار کند. او توسط چند نفر کنترل و هدایت می شد. در واقع آن نفرات مانع از ابراز احساسات وی با ما که خانواده اش بودیم می شدند و به جای وی حرف می زدند و به جای او تصمیم می گرفتند.

ما اساساً با فرقه رجوی از لحاظ ایدئولوژیکی و دینی سنخیتی نداریم. ما اهل حق هستیم و رجوی و تشکیلاتش اصلاً چنین اعتقادی را قبول ندارند و برادر ما هم در این وسط بلاتکلیف و شاید هم به صورت صوری خود را متقاعد کرده و در حال تظاهر به قبول اجباری فکر و ایدئولوژی رجوی شده است.

برادر ما برای اسم و رسم پوشالی مسعود و مریم اشک می ریزد اما برای من که برادر او بودم و مابقی اعضای خانواده بی احساس است. اما این تنظیم رابطه و ابراز احساسات صوری فقط یک زمان بندی کوتاه دوام داشت و دوستان او در فرصت کوتاهی که ما را همراهی می کردند از نمایشی بودن این سناریو به ما خبر می دادند و اظهار می داشتند که برای ملاقات هر فرد با خانواده اش توجیهاتی می کنند و فرد را آماده می کنند که بای ندهد و اگر وارد دستگاه عادی گری و عواطف خانوادگی بشود بریده محسوب می شود.

در واقع رجوی و سران رده بالای سازمان، ارزشی برای افراد موجود در اسارت خود قائل نیستند و اصلاً برای تمامی کشته هایی که در عراق طی سالیان خون آن ها را به هدر داده و آن ها را نفله کرده اند ارزشی قائل نمی باشند. سران فرقه به فکر زندگی و عیاشی خود هستند و ادامه اسارت این افراد را صرفاً برای بهره کشی از آن ها می خواهند و بس.

من به عنوان برادر مسعود افضلی از او می خواهم از خود سؤال کند در طول این ۳۰ سال آیا یک دقیقه و نه بیشتر به تصمیمی که گرفته فکر کرده که آیا در این سازمان و فرقه یک سر سوزن به نفع خلق و ملت و مملکت و حتی شخص خود قدمی مثبت برداشته یا خیر؟! بعد از این یک لحظه تفکر به درون خود جواب دهد و بس. ما چیزی بیشتر از این یک سؤال از او انتظار نداریم.

آقای افضلی در پایان این دیدار اظهار داشت که تا رهایی برادرش از فرقه جهنمی رجوی از پای نخواهد نشست.



یک ترور و بی نهایت مرگ

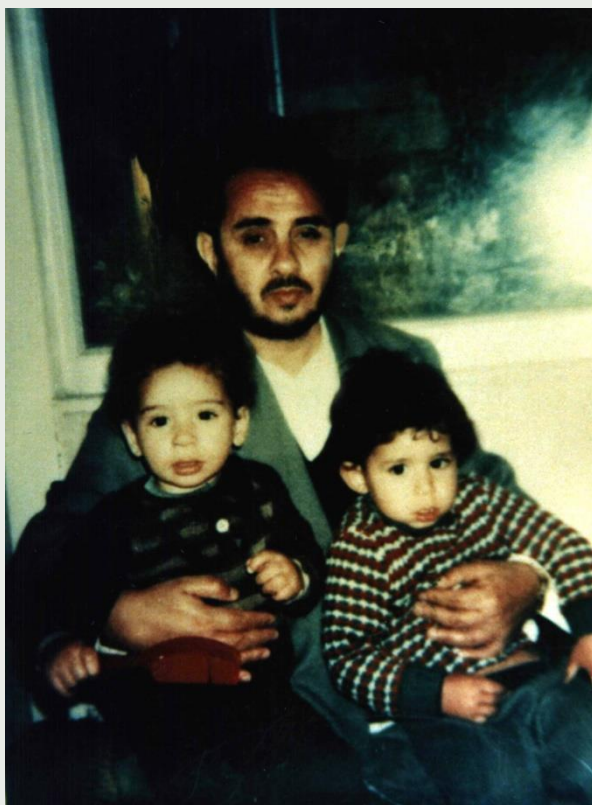


سیده منیره هاشمی نژاد (دختر شهید هاشمی نژاد) - سایت هایلیان - ۹ مهر ۱۳۹۷

هفتم مهر ۹۷... از ترور پدر، در هفتم مهر ماه سال ۶۰ سی و هفت سال می گذرد، کم نیست، می تواند تمام عمر یک انسان باشد.

هر بار که کلمه ترور را می شنوم، دوباره تلخی آن بر عمق روح و جانم، تأثیر می گذارد. بغض می کنم، نفسم تنگ می شود و اضطراب و دلهره به سراغم می آید. تصویری از ساعت ۶ صبح هفتم مهر ۳۷ سال پیش، که سر از بالشت برداشتم و پدر را دیدم که به کلاس درس می رود و برای این که بقیه بیدار نشوند، آهسته لباس می پوشید. چشمش به من افتاد، لبخندی زد و با سر اشاره کرد که بخواب. به مدرسه رفتم، هنوز زنگ اول را نزنده بودند که در کلاس را زدند و ناظم و معلم پیچ پیچ کرده و من را صدا زدند.

معلم با چشمان مضطرب و لبخندی که سعی در حفظ آن داشت، گفت: «وسایلت را بردار، آمده اند دنبالت.» و در مقابل چشمان پر از سؤال من سر به زیر انداخت و نگاهش را پنهان کرد؛ حتی الان هم نمی توانم بقیه ماجرا را ادامه دهم. در سرم اما پیش می روم. تا کجا؟ نمی دانم، واقعاً نمی توانم بگویم چه زمانی از آن روز رها می شوم. این ها همه، عواقبی است که همراه ترور تا سالین سال ادامه پیدا می کند.



هنوز هیچ استدلالی در هیچ فرهنگ و آئینی برای ترور پذیرفته نشده است. فاجعه ترور را با هیچ منطقی نمی توان توجیه کرد. هیچ دلیلی برای آن پذیرفتنی نیست و هیچ کلامی نمی تواند آن را توضیح دهد. شاید به همین علت است که مادران این فرزندان در آرام کردن جگر گوشه های خود، تا این حد درمانده می شوند.

وضعیت بسیار تأسف باری است. در جهان متمدنی زندگی می کنیم که از هر گوشه آن، ندای حقوق بشری به گوش می رسد. روزی نیست که فرزندان بی گناهی چنین خاطرات تلخی را تجربه نکنند. افرادی مثل من می دانند و درک می کنند که این زخم هرگز التیام نمی یابد.

با همه این ها، هفت مهر یادآور ترور شخصیتی دانشمند، نویسنده ای توانمند، خطیبی فرزانه و نواندیشی دین مدار است که در آثار خود با قلم رسا، بیان شیوا و راهبردهای نوگرایانه، سهم برجسته ای در پاسخگویی به ذهن پرسشگر نسل جوان داشت. فکر جستجوگر و ضمیر نواندیش او، نویدبخش تربیت نسل جدیدی از جوانان این مرز و بوم بود. امروز در این فضای پر از خشونت و ترور که هاله سنگین تحجر دینی آن را فرا گرفته، جای او خالی است."

یادش گرامی و خاطره اش جاوید باد.

انفجار بمب در میدان امام خمینی تهران توسط منافقین



سایت هایلیان به نقل از ایرنا - ۹ مهر ۱۳۹۷

۹ مهر ۱۳۶۱، در اقدامی تروریستی، گروهک منافقین بمب بسیار قوی را در میدان امام خمینی ابتدای خیابان ناصر خسرو تهران منفجر کردند. بر اثر این انفجار، چندین ساختمان و مغازه تخریب، بیش از ۶۰ تن شهید و حدود ۸۰۰ نفر مجروح شدند.



گزارش روزنامه های آن زمان از این واقعه بدین شرح است:

ساعت ۲۰:۴۵ دقیقه یک بمب قوی در محل میدان امام خمینی تهران که در کنار مسافرخانه پنج طبقه زیبا پارک در ابتدای خیابان ناصر خسرو و مقابل شرکت تعاونی مخابرات کار گذاشته شده بود، منفجر گردید.

بر اثر انفجار این بمب که حدود یک صد و پنجاه کیلو وزن داشته است و در نزدیکی یکی از فقیرنشین ترین نقاط تهران و در داخل یک کامیون کار گذاشته شده بود ده ها تن شهید و مجروح شدند و به اتومبیل ها و ساختمان های اطراف خسارات جدی وارد شد. در میان شهدا و مجروحین چندین کودک یک تا پنج ساله مشاهده می شوند. در این حادثه بیش از ۸۳ تن به شهادت رسیده و بیش از ۸۰۰ تن از مردم مجروح شده اند.

جدا شده ها در آلبانی خاری در گلوی مریم رجوی

گفتگو با آقای فؤاد بصری



انجمن نجات اراک - ۱۰ مهر ۱۳۹۷

با سلام خدمت آقای فؤاد بصری؛ ببخشید که وقت شما را می گیریم. مثل سایر گفتگوها می خواهیم این گفتگو نیز خلاصه و مفید باشد.

خواهش می کنم من از کار شما استقبال می کنم.

آقای بصری احتمالاً خبر هم به شما رسیده که فرقه رجوی دست به کار ضد انسانی زده... جدا شده ها در هتلی در آلبانی مستقر بودند. فرقه رجوی با مالک هتل صحبت کرده و پول هنگفتی به مالک هتل داده که جدا شده ها را از هتل بیرون کند. شما حرفی در این رابطه دارید؟

بله. خبرش را دارم که جدا شده ها در آلبانی بعد از بیرون راندن آن ها از هتل وضعیت خوبی ندارند. و در موقعیت بدی قرار گرفته اند.

آقای بصری فرقه رجوی چرا دست به چنین کار غیرانسانی زده؟

فرقه رجوی اگر این کار را نمی کرد جای سؤال داشت! فرقه رجوی هیچ منتقدی را تحمل نمی کند اسم خودش را گذاشته آلترناتیو! آلترناتیوی که از چند تا جدا شده سیستم آن به هم بریزد بایستی با تیشه به ریشه آن زد و آن را از بین برد. واقعاً فرقه رجوی چقدر پست و حقیر است با مالک هتل در آلبانی صحبت می کند پول هنگفتی به مالک هتل می دهد که جدا شده ها را از هتل بیرون کند به کمیساریا پول می دهد که حقوق جدا شده ها را قطع کند آیا فرقه رجوی شرم و حیا دارد؟ جدا شده ای که

چندین سال با فرقه بوده در یک مقطعی می خواهد به دنبال زندگی خود برود، قتل که نکرده گناهی که نکرده! جدا شدن از فرقه رجوی جرم است. دستور شخص مریم رجویست نگذارید جدا شده ای راحت در آلبانی زندگی کند. بی شرمی مریم رجوی را می بینید همین کار را یک زمانی در عراق شوهرش اجرا می کرد علناً و با بی شرمی به همه ابلاغ می کرد به پادگان اشرف ورود داریم ولی خروج نداریم.

هدف اصلی فرقه رجوی یا مریم رجوی در آلبانی از این کار چیست؟

با این ترفندها می خواهد روی جدا شده ها در آلبانی فشار اعمال کند که شاید مجدداً به تشکیلات آن ها باز گردند و مهم تر از همه جدا شده ها دست به افشاگری زنند. فرقه رجوی آن قدر جنایت کرده که از کوچکترین افشاگری علیه آن ترس دارد پس تا زمانی که جدا شده ها در آلبانی دست به افشاگری علیه فرقه می زنند ترفندهای مریم رجوی در رابطه با جدا شده ها ادامه دارد.

آقای بصری شما در جواب فوق اشاره کردید مریم رجوی با ترفندها و حيله هایی که به کار می برد می خواهد کاری کند که جدا شده ها به تشکیلات فرقه باز گردند آیا مریم رجوی موفق می شود؟

مریم رجوی در این رابطه شکست بزرگی خورده که دست به ترفند و فریب می زند. امکان ندارد جدا شده ای به تشکیلات فرقه باز گردد، کسی که بعد از چندین سال چشم و ذهنش به دنیای آزاد باز شود و متوجه می شود که چندین سال چه کلاهی رجوی و دار و دسته رجوی بر سر او گذاشته اند چگونه حاضر می شود مجدداً به فرقه باز گردد، هر فشاری هم که فرقه به آن بیاورد به هیچ عنوان حاضر نمی شود به فرقه برگردد.

آقای بصری فکر کنم قبلاً این سؤال را از شما کردم؛ فرقه رجوی در رابطه با کانون های شورشی در ایران تبلیغات زیادی راه انداخته و همین طور ارتش آزادی در آلبانی، واقعاً ارتش آزادی در آلبانی وجود دارد؟

ج- واقعاً مضحک و خنده دار است کانون های شورشی در ایران ... کدام کانون های شورشی! چند نفر از کادرهای خود را در آلبانی انتخاب می کنند و می روند در تپه های کنار اشرف ۳ عکس های مریم و مسعود رجوی را در دست می گیرند و در تلویزیون خود پخش می کنند و می گویند کانون های شورشی در ایران در حال فعالیت هستند در صورتی که کانون شورشی در ایران وجود ندارد. فرقه ای که در ایران هیچ پایگاه و جایگاهی ندارد می تواند کانون شورشی داشته باشد؟! و اما در رابطه با ارتش به اصطلاح آزادی در آلبانی شما حتماً در جریان هستید که الآن سن اسیران در فرقه رجوی اکثراً بیش از ۶۰ سال است. باور کنید ما ارتشی که سن نفرات آن بیش از ۶۰ سال باشد ندیده بودیم در واقع بایستی گفت ارتش سالمندان. وانگهی ارتش لباس فرم خودش را می خواهد، سلاح خاص خودش را می خواهد، پس این چه ارتشی است که نه لباس فرم دارد و نه سلاح...

آقای بصری می توانید به طور خلاصه وضعیت فرقه را در آلبانی یا همان اشرف ۳ برای ما توضیح دهید؟

شما فکر می کنید الآن اسیران در اشرف ۳ مشغول چه کاری هستند! چاله بکن چاله پُر کن .. و یا شرکت در نشست های پوچ و بی محتوای سیاسی. خبرش را دارم به تدریج ریزش نیرو در اشرف ۳ ادامه دارد. رجوی و سرانش هر کاری بکنند ریزش نیرو را نمی توانند متوقف کنند. رجوی و سرانش به بن بست خورده اند. خودشان هم نمی دانند چه کار کنند چون جواب قانع کننده ای ندارند به اسیران بدهند. آلبانی ایستگاه آخر رجوی و سرانش است. فرد در فرقه رجوی به نقطه ای می رسد که می فهمد فرقه

رجوی به ته خط رسیده است و ماندن در فرقه جواب ندارد و بایستی ما بقی عمر خود را آزاد زندگی کند و همین کار را می کند و تصمیم می گیرد از فرقه جدا شود و جدا می شود.

چنانچه حرف نا گفته ای دارید بیان کنید؟

ما اگر سال ها فرقه رجوی را افشا کنیم کم گفتیم و زیاد نگفتیم. مریم رجوی و شوهرش جنایت ها و خیانت ها بسیاری را مرتکب شده اند. وقتی من مقالات و افشاگری جدا شده ها در آلبانی را می خوانم به هم می ریزم. فرقه رجوی فرقه ایست مخرب، رهبران فرقه فکر می کنند اعضای دربند خانواده و بستگان ندارند و خودشان را مالک اسیران می دانند. در آینده نزدیک خواهیم دید که خانواده های رنج کشیده و چشم انتظار، چگونه مریم و مسعود و سرانشان را به زباله دان تاریخ خواهند سپرد.

آقای بصری از شما تشکر می کنم. ممنون که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.

من هم از شما تشکر می کنم موفق باشید.



رجوی تروریست کور خوانده است برادرم را آزاد خواهم کرد



انجمن نجات مازندران - ۱۰ مهر ۱۳۹۷

بعد از خبردار شدن از بیماری خانم خزایی مادر محمد رضا خزایی اسیر تشکیلات رجوی در آلبانی به دیدار برادرش علیرضا خزایی رفتیم تا هم دیداری با وی داشته و هم از وضعیت مادرش با خبر شویم.

آقای خزایی که از دیدن ما خوشحال شده بود ما را به محل کارش برد و مقداری از خاطراتی که از رفتن به اشرف داشت صحبت نمود و این که مسئولین جنایت کار رجوی چگونه مانع دیدار و ملاقات وی با برادرش می شدند. آقای خزایی در ادامه عنوان داشت که تمام اخبار و مسائل انجمن نجات را دنبال می کنم ولی نمی دانم چگونه می شود با برادرم محمد رضا ملاقاتی داشته باشیم. چگونه رجوی توانسته مخ برادرم را بزند که حتی به خودش اجازه یک تماس با مادر پیرش را ندهد؟ وقتی به آقای خزایی توضیح دادیم که فرد در مناسبات فرقه بیشتر ابزار است و قدرت فکر کردن از آن ها گرفته شده است. از بس در منجلاب مغز شویی رجوی فرو رفتند که فکر می کنند تمام عالم همان تشکیلات پوسیده رجوی است.

آقای خزایی بسیار پیگیر وضعیت برادرش بود البته در تماس هایی که داشتیم به دنبال خبر بوده و سؤال می نمود که چگونه می شود اقدامی برای دیدار با برادرش انجام دهد. آقای خزایی در ادامه عنوان داشت من به عنوان یک برادر تا هر جا و هر زمان که باشد برای رهایی برادرم از چنگال رجوی اقدام خواهم نمود و این مسأله را رجوی تروریست بداند که او نمی تواند خللی در اراده ما وارد کند. وی اظهار داشت من با خانواده های زیادی ارتباط نزدیک دارم ولی همه شان اظهار می دارند به هیچ عنوان دست از پایداری و مقاومت برای رهایی عزیزانشان نخواهند کشید.

در این دیدار وقتی آقای خزایی صحبت می کرد برای ما نیز انگیزاننده بود چون روحیه بالای وی برای رهایی برادرش این پیام را به همراه داشت که رجوی جنایت کار با این خانواده ها هرگز نمی تواند گامی به جلو بردارد و در نهایت محکوم به شکست است.

فرازی از "کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط" - قسمت دهم

نوشته سید حجت سید اسماعیلی



برگرفته از کتاب "خداوند اشرف"

صفحه‌های: ۲۶۱ و ۲۶۲ - ۲۷۱ الی ۲۷۶

تنظیم از عاطفه نادعلیان

انجمن نجات تهران

اعضای فرقه را می توان با خصوصياتی که ذیلاً آورده می شود به خوبی شناخت:

- ۱- تمام عیار ایدئولوژی فرقه را می پذیرد و حاضر است در راستای منافع تشکیلات فرقه و رهبریی آن جانش را بدهد.
- ۲- هرگز به چیزی اعتراض نمی کند و همیشه حق را به رهبری و تشکیلات می دهد و اگر جایی هم ابهامی داشته باشد با خود می گوید حتماً من نمی فهمم و یا حتماً من اشتباه می کنم. چرا که فکر کردن و درست فهمیدن در حیطه رهبری است.
- ۳- او فکر می کند بدون فرقه و تشکیلات هیچ توانی ندارد و هرچه هست در ظرف تشکیلات فرقه است که او هویت پیدا می کند.
- ۴- تناقضی حمل نمی کند و اگر تناقضی هم به ذهنش زد حتی بدترین تناقض هم باشد باید آن را نوشته و به تشکیلات بدهد.
- ۵- او تمام عیار در اختیار تشکیلات است و هر مأموریتی که تشکیلات بخواهد او آن را بدون سؤال و جواب اجرا می کند حتی اگر این مأموریت کشتن پدر و یا یکی از اعضای خانواده اش باشد. چرا که او یاد گرفته است که رابطه ایدئولوژیکی وی با رهبری بالاتر از هر رابطه سببی و یا نسبی و یا یک رابطه دوستی است.
- ۶- اعضای فرقه افراد پُرکاری هستند آن ها از صبح تا شب کار می کنند و هیچ توقعی هم در مقابل کارشان ندارند و تازه باید در نشست ها هم حساب آن بخشی از کارها را که درانجام آن ها اشکال داشتند بدهند.
- ۷- همیشه حق با رهبری و تشکیلات است تمام پیروزی ها از آن رهبری است و تمامی شکست ها از آن اعضای فرقه است.
- ۸- عضو واقعی فرقه از کسی شکایت نمی کند. مطیع و فرمانبردار است. سؤالی نمی پرسد که باعث زیر علامت سؤال بردن تشکیلات و یا خط و خطوط رهبری باشد.

۹- او می داند که قبل از پیوستن به سازمان و تشکیلات مجاهدین، زندگی پست و حیوانی داشته و تمامی اعمالش براساس غرایض بوده و کسی او را هدایت نمی کرد و حال به تشکیلاتی وارد شده و راه درست زندگی را یافته است.

۱۰- اطاعت مطلق از دستورات فرقه یک اصل خدشه ناپذیر در تشکیلات فرقه محسوب می شود هرچند هم اعضای فرقه در مقابل انجام دستوری ابهاماتی هم داشته باشند ولی باید آن دستور به نحو احسن اجرا شود.

چگونه افراد فرقه را ترک می کنند و چه عواملی در ترک گروه توسط اعضای فرقه تأثیر گذارند؟

سقوط صدام در سال ۱۳۸۱ و از بین رفتن دیوار قطور رعب و وحشت و اصلی ترین عامل و حامی رجوی در به بند کشیدن اعضای فرقه، باعث شد خیلی چیزها در قرارگاه اشرف تحت الشعاع این تغییرات قرار گیرد شورش در سیستم پذیرش و به دست گرفتن آن توسط نیروهای پذیرشی و به آتش کشیدن آن - که نهایتاً به دخالت نیروهای آمریکایی انجامید - باعث شد این سیستم متلاشی شده و کلیه ی نیروهای آن از چنگ تشکیلات فرقه ای رجوی رهایی یافته و به کمپ آمریکاییان در قرارگاه اشرف موسوم به "تیف" منتقل شوند.

این نیروها که در دستگاه فریب و قاچاق انسان پایشان به قرارگاه اشرف کشیده شده بود، اصلی ترین گواه و شاهدی هستند که نشان می دهد تشکیلات مجاهدین تنها در سایه ی زور و ایجاد محیطی که هیچ راه فراری نداشته باشد، توانسته بود نیروها را تحت انقیاد و روند بازسازی فکری خود قرا دهد و همین که کوچک ترین روزنه ای به دنیای بیرون باز شد، همه ی آن ها گروه را ترک کردند.

شکستن حصارهای تشکیلاتی و فیزیکی که ناشی از سقوط صدام بود، بر روی سایر اعضای تشکیلات هم که با سوابق تشکیلاتی طولانی در فرقه بودند، تأثیرات خاص خودش را گذاشته بود.

سقوط صدام و حضور نیروهای آمریکایی در قرارگاه اشرف باعث شد طلسم اختناق در آنجا شکسته شود و این یک نمونه ی تاریخی جهت استفاده از زور در بازسازی فکری اعضای فرقه محسوب می شود که درخور توجه است.

شرایط فوق الذکر باعث شد خیلی از چیزها در تشکیلات عوض شود. به تدریج فضا برای اعتراضات علنی باز می شد و اعضای فرقه راحت تر می توانستند حرف ها و انتقادات خودشان را به مسئولین تشکیلات فرقه و حتی خط و خطوط آن که زمانی حرف زدن در این زمینه ها مرز سرخ محسوب می شد، بر زبان بیاورند. در چنین فضایی حتی می شد خود رجوی را هم زیر سؤال برد. در حالی که یک هزارم این اعتراضات اگر در وضعیت قبل از سقوط صدام به تشکیلات فرقه صورت می گرفت، افراد معترض با شدیدترین نوع شکنجه های روحی و روانی مواجه می شدند.

دیگر نشست های ایدئولوژیک و اجرا و عملیات جاری آن برندگی سابق را نداشت و موارد زیادی دیده می شد که افراد گزارش عملیات جاری نمی نوشتند و حتی حاضر به خواندن گزارش در نشست نبودند. در خیلی از بحث های ایدئولوژیک شرکت نمی کردند و به تدریج و با استشمام نسیم آزادی که در سایه ی تغییرات ایجاد شده در وضعیت عراق به وجود آمده بود، اعضای فرقه با جرأت بیشتری خواسته های خود را مطرح کرده و توانستند با خواسته های تشکیلات مخالفت کنند. به نحوی که در مدت کمتر

از یک سال بیش از ۵۰۰ نفر از اعضای فرقه از تشکیلات جدا شده و به نیروهای آمریکایی پناهنده شدند، که البته خیلی از این افراد کسانی بودند که با فرار خود را به تیف رسانده بودند.

شرایط به وجود آمده در قرارگاه اشرف بی شباهت به شرایط به وجود آمده در کشور آلمان شرقی سابق نبود که با فرو ریختن اتحاد جماهیر شوروی سابق، دیوار برلین نیز فرو ریخته و مردم به کشور آلمان غربی پناهنده شدند.

البته در این میان کسان زیادی هم بودند که علی رغم وضعیت به وجود آمده در تشکیلات ماندند؛ حتی آن هایی که روزی روزگاری در بدترین شرایط تحت انواع شکنجه های روحی و روانی قرار گرفته بودند.

شاید این افراد می خواستند ثابت کنند که مشکل آن ها چیزی که رجوی آن را "بریدگی از مبارزه"، "طعمه شدن" و "نقش مأمور وزارت اطلاعات" را بازی کردن می خواند نیست و شاید هم ترس از گذشته و نداشتن پاسخ برای کسانی که روزی با آن ها زندگی می کردند و این که چگونه سال های عمرشان را برای هیچ بر باد داده اند، دلایلی برای خارج نشدن آن ها از تشکیلات باشد.

خیلی از این افرادی که تشکیلات فرقه و در رأس آن خود رجوی به آن ها مارک "بریدگی" "نفوذی" و "داشتن مشکلات جنسی" و ... می زد و آن ها را به این دلیل که مبارزه را نمی کشند، تحت شدیدترین برخوردها قرار می داد تا در جریان حمله ی آمریکا به عراق دیدیم که در وضعیت پراکندگی نیروها در مناطق بی آب و علف عراق - که بهترین شرایط را برای فرار نیروهای مخالف فراهم می کرد - حتی یک نفرشان هم فرار نکردند و این خود بهترین دلیل برای پوچی ادعاهای رجوی بود.

بنابراین، ضعیف شدن کنترل تشکیلاتی و نداشتن تسلط سابق بر روی اعضای فرقه، از یک سو و سرازیر شدن خانواده های مجاهدین به قرارگاه اشرف جهت دیدار فرزندانشان از سوی دیگر باعث می شد آن بارقه و جرقه ی جدایی و ترک فرقه در اذهان خیلی از اعضای فرقه زده شود. بنابراین می توان نتیجه گرفت که تنها محیط فرقه با تمامی شروطی که برای آن تعریف شد، می تواند هویت فرقه ای را تولید و حفظ کند و لاجرم دیر یا زود و بسته به وضعیت اعضای فرقه آن شخصیت کاذب ساخته شده در تشکیلات فرقه، از بین خواهد رفت و اعضا بار دیگر می توانند به همان هویت واقعی خود برگردند...

این تحولات عاملی بود که حس دوست داشتن، امید به زندگی را در وجود خیلی از اعضای فرقه به غلیبان درآورد. چیزی که تشکیلات فرقه، به شدت از آن وحشت داشت. رجوی حضور خانواده ها را در قرارگاه اشرف فتنه ی جدید رژیم و "جنگ عاطفه ها" نامید که توسط رژیم ایران به مجاهدین تحمیل شده است.

تشکیلات مجاهدین برای مقابله با نفوذ این نسیم به روح و جان مجاهدین، چه نشست هایی که نگذاشت و چه لجن پراکنی هایی که در حق خانواده های مجاهدین نکردند.

حضور خانواده ها در قرارگاه اشرف که به نوبه ی خود یک شوک شدید به تشکیلات فرقه ای مجاهدین بود و علی رغم همه سخت گیری ها و بهانه تراشی ها، تشکیلات مجبور به پذیرش اولیه ی آن ها در قرارگاه اشرف شد.

تشکیلات برای حفظ ظاهر خود و نشان دادن به اصطلاح حسن نیت خود هم تلاش می کرد از حضور خانواده ها در قرارگاه اشرف استقبال کند و هم می خواست هر چه بیشتر اعضای فرقه را تحت کنترل گرفته و در یک چارچوب مشخصی به آن ها اجازه ی دیدار با خانواده هایشان را بدهد.

در همین راستا، سازمان مجبور شد بخشی از محل سابق اسکان خانواده های مجاهدین را با فریب کاری تمام تبدیل به محل استقرار خانواده هایی که از ایران برای دیدار عزیزانشان می آمدند، بکند و اسم آن را هم "هتل آزادی" نامید و به صورت حساب شده و محدود که کنترل از دستش درنرود، به اعضای فرقه اجازه داد که با خانواده هایشان ملاقات کنند...

مسئولین تشکیلات تلاش می کردند با سوءاستفاده از رابطه ی خانوادگی عضو فرقه با خانواده اش، خانواده ی عضو فرقه را هم در راستای مطامع و اهداف شوم فرقه در ایران به کار گیرند و انبوهی کار تبلیغی و به عبارتی مغزشویی روی خانواده ی عضو فرقه شروع می شد که مثلاً آن ها در ایران به نفع تشکیلات مجاهدین دست به جاسوسی زده و یا کارهایی که خواسته ی تشکیلات است انجام دهند و برخی از اعضای خانواده های عضو فرقه نیز به این دام می افتادند.

البته شیادی تشکیلات هیچ حد و مرزی نداشت. تشکیلات از دیدار خانواده ها با عضو فرقه فیلمبرداری هم می کردند و اگر خانواده ای قبول نمی کرد که به هنگام بازگشت به ایران برای تشکیلات کاری کند، آن ها را تلویحاً تهدید به این می کردند که اگر رژیم فیلم دیدار شما با فرزندان را در قرارگاه اشرف ببیند، چه کار می کند و بدین ترتیب آنان را مجبور به همکاری با خودشان می کردند.

تشکیلات سعی می کرد بر شرایط به وجود آمده غلبه نماید و از حضور خانواده های مجاهدین به نفع خود استفاده کند، ولی روند شرایط هرگز در مسیر خواست تشکیلات پیش نرفت و طولی نکشید که تشکیلات با دست خود از حضور خانواده ها جلوگیری کرد و جایی را که هتل آزادی می نامید برچید.

در درون تشکیلات، سازمان هر روز و هر ساعت به مغزشویی اعضا می پرداخت و خانواده ها را عاملین وزارت اطلاعات معرفی کرد و از اعضای فرقه می خواست که به خانواده هایشان در نشست ها فحاشی کرده و آن ها را طرد و از ملاقات با آنان خودداری کنند که تحت تأثیر القاءات فرقه خیلی ها هم این کار را می کردند و البته خیلی ها هم با سکوت مخالفت خود را با این خواسته ی تشکیلات نشان می دادند.

تشکیلات فرقه از تأثیرات خانواده ها روی اعضای فرقه به شدت هراسان بود. هر عضوی که به ملاقات خانواده اش می رفت، وقتی به یگان خود برمی گشت دیگر آن فرد قبلی نبود. این افراد واکنش های مختلفی از خود بروز می دادند. برخی ها خیل خوشحال بوده و از برخوردهایشان با خانواده شان برای بقیه تعریف می کردند و این که کسانی را در این ملاقات دیدند که به هنگام خروج از ایران هرگز وجود نداشتند و یک شور و هیجان خاصی داشتند. برخی ها هم که سابقه طولانی حضور در تشکیلات را داشتند توی خودشان بودند و حتماً به عمر تباه شده شان در تشکیلات فرقه فکر می کردند که هرگز قابل بازگشت نبود. ولی در هر صورت هر حسی که در آن لحظه در فرد ایجاد می شد - چه مثبت و چه منفی - یک چیز مشخص بود و آن این که تمامی این ها انگیزه ی افراد را برای خروج از تشکیلات فرقه فراهم کرده و باعث می شد آن شخصیت کاذب ساخته شده در فرقه ترک برداشته و راهی برای بازگشت به خویشتن خویش باز نماید.

کار را نیمه تمام رها نخواهیم کرد

راه رفته را تا آزادی همه اسیران ادامه خواهیم داد



انجمن نجات یزد - ۱۱ مهر ۱۳۹۷

رجوی همیشه خانواده را لانه فساد تعریف می کرد و از دیدگاه شخص رجوی این تنها خطری بود که می توانست فرد را از مسیر مبارزه دور کند و به اصطلاح از مبارزه بیراند. رجوی با تمام خصومتی که نسبت به مردم ایران داشته و دارد این را به درستی متوجه شده و به همین دلیل جلوی ملاقات خانواده ها با فرزندان و عزیزانشان را در عراق، مقابل اشرف و لیبرتی می گرفت.

پدران و مادران پیر و کهنسالی که با تحمل سختی های فراوان، به شوق دیدار با عزیزان خویش راه دشوار و پر مشقت سفر را بر خود هموار کرده، شب ها و روزهای گرم تابستان در آن هوای نه چندان مناسب در مقابل اشرف و لیبرتی فریادها زدند. شاید تحمل این همه سختی، دیداری با عزیزان در پی نداشت اما بنیان اشرف را از جا کند و در به دری را برای سران فرقه به ارمغان آورد، هیمنه اشرف را برباد داد، اشرفی که قرار بود اگر کوه بجنبد او از جای تکان نخورد.

فرقه رجوی خوب می داند این تناقضات دیر یا زود سر باز می کند همانگونه که حالا سر باز کرده است تعداد جدادشدگان بعد از انتقال به آلبانی دلیلی بر این مدعاست.

اینک در شرایط متفاوتی که در آلبانی حاکم است، این اسیران فرقه و جدادشدگان هستند که کابوس فرقه و سران آن شدند. دیروز خانواده ها معضل اساسی فرقه بود ولی امروز جدادشدن ده ها نفر بعد از انتقال به آلبانی عرصه را بر سران فرقه تنگ کرده. رفت و آمدهای پی در پی مریم قجر به آلبانی خیر از وخامت اوضاع دارد.

حالا قربانیان دیگر در عراق و تحت حاکمیت صدام حسین نیستند که در صورت اعتراض تحویل زندان ابوغریب شوند و یا این که توسط اوباشان چماقدار درون فرقه سرکوب شوند این را هم قربانیان می دانند و هم فرقه رجوی در نتیجه و بدون تردید این قربانیان و جدا شدگان، کابوس فرقه رجوی هستند.

فرقه رجوی پس از این همه سال خیانت این که به خط پایان نزدیک شده است و البته این سرنوشت محتوم و تاریخی تمام فرقه ها بوده و هست دیری نخواهد پایید که طومار این فرقه توسط خود اسیران در هم خواهد پیچید و از طرفی دیگر ما خانواده ها پا در راهی گذارده ایم که نتیجه و ثمره نهایی و قطعی آن آزادی تمامی اسیران از بند فرقه خواهد بود، اگر دیروز بلندگو به دست مقابل اشرف و لیبرتی آزادی عزیزان را فریاد می زدیم، پس امروز قلم به دست با افشای جنایات فرقه در حق خانواده ها و اسیران این راه را ادامه خواهیم داد و کار را نیمه تمام رها نخواهیم کرد. امروز صدا و فریاد رسای جداشدگان خواهیم شد و ظلم و ستمی را که در مناسبات و تشکیلات فرقه بر آنان رفته افشا خواهیم کرد.

جمعی از خانواده های اسیران فرقه در یزد



استاد ابوالقاسم یغمایی (مسئول انجمن نجات استان یزد)

دلَم برای برادرم تنگ شده است

نا گفته های آقای محمد رضا فروغی



انجمن نجات اراک - ۱۱ مهر ۱۳۹۷

آقای فروغی برادر **مصطفی فروغی** اسیر در فرقه رجوی به دفتر انجمن نجات مراجعه کرده و گپ و گفتی با هم داشتیم. آقای فروغی سفره دلش را در مورد برادرش مصطفی باز کرد و گفت:

"دلَم می خواهد با برادرم دیداری داشته باشم. مصطفی با فرقه رجوی هیچ آشنایی نداشت. زمانی که ایران بود تحصیل می کرد برای ادامه تحصیل با کلی مشکلات مالی برای ادامه تحصیل به انگلیس رفت. زمانی که در انگلیس بود با من در تماس بود و از وضعیت او در انگلیس با خبر بودم. من در آلمان بودم از من دعوت کرد به انگلیس بروم و مدتی در کنار او باشم. من هم در جواب به او گفتم سرم خلوت شد حتماً به انگلیس سفر می کنم.

به دلیل کار و درس چند وقتی با هم تماس نداشتیم چند روزی تعطیلی داشتم شماره مصطفی را گرفتم جوابی نداد با خودم گفتم شاید درگیر درس است. چند روزی بود مستمر با او تماس می گرفتم متأسفانه جواب نمی داد. با یکی از دوستان نزدیک او در انگلیس تماس گرفتم به او گفتم از مصطفی خبر داری؟ مقداری مکث کرد و من نگران شدم به او گفتم برای مصطفی اتفاقی افتاده در جواب گفت مصطفی دیگر دانشگاه نمی آید متأسفانه گروهی به نام مجاهدین او را فریب دادند و با خود بردند. به او گفتم کجا؟ در جواب گفت من دنبال کردم مصطفی را به عراق منتقل کردند من گوشه را قطع کردم و چند روزی در حال خودم نبودم ماتم برده بود مجاهدین چه گروهی هستند و مصطفی در عراق چه کار می کند.

۳۰ سال است برادرم با من تماسی نداشته و خبری ندارم، نمی دانم در چه وضعیتی به سر می برد.

فرقه رجوی فرقه عقب مانده ای است. فرقه ای که دم از آزادی می زند ولی ضد آزادیست و از طرفی ضد بشر. این فرقه با آزادی انسان مخالف است، ایدئولوژی آن به اسارت گرفتن انسان هاست و عمر انسان ها را به تباهی می کشد. فرقه رجوی جنایت کار است و چند هزار نفر از مردم بی گناه ایران را ترور کرده. نشریه انجمن را مطالعه می کنم فرزندان چند هزار خانواده را به اسارت خود گرفته و خانواده های آن ها را داغدار کرده.

مادر من در حسرت دیدن برادرم فوت کرد و خیلی از مادران... تا آنجایی که من خبرها را از سایت دنبال می کنم خیلی از مادران و پدران در حسرت فرزندانشان فوت کردند. این جنایت نیست؟! رجوی و سرانش به ملت ایران خیانت کردند الان هم با دشمنان مردم ایران دست به یکی شده اند و علیه مردم ایران هستند. امیدوارم در آینده نزدیک تمام اسیران آزاد شوند."



خانم طاهره نوری و رهایی از فرقه رجوی



انجمن نجات اراک - ۱۲ مهر ۱۳۹۷

خانم طاهره نوری چند سالی در فرقه رجوی بوده و توانست چند سال قبل خودش را از فرقه رجوی نجات دهد و اینک در ایران زندگی آزادی دارد. خانم طاهره نوری رنج و سختی که در فرقه کشیده بود تا به حال به صورت مقاله و خاطرات بیرونی نکرده بود. ما از ایشان دعوت کردیم به دفتر انجمن نجات مراجعه و با ایشان دیدار صمیمی داشته باشیم.

خانم نوری دعوت ما را پذیرفت و به دفتر انجمن نجات مراجعه کرد. گفتگویی صمیمی با خانم نوری داشتیم و از ایشان خواستیم ظلم و ستمی که فرقه رجوی نسبت به زنان روا می داشت را برای انجمن نجات مکتوب کند. خانم نوری با درخواست ما موافقت کرد و قرار شد در آینده ی نزدیک خاطرات خود را مکتوب نماید و بر روی سایت انجمن نجات درج شود.

به امید روزی که تمام زنان اسیر در فرقه رجوی خود را نجات دهند و آزاد زندگی کنند.

برخورد دوگانه آمریکا با گروه های تروریستی

به بهانه نشست مجاهدین در نیویورک



انجمن نجات یزد - ۱۲ مهر ۱۳۹۷

“برخورد دوگانه آمریکا با ایران و اخبار حول و حوش گروه تروریستی مجاهدین” و برگزاری نشست مجاهدین در نیویورک در واقع برخورد دوگانه و ریاکارانه با ایران بود. جای تعجب دارد که سخنگوی امور خارجه آمریکا در مصاحبه اخیر خویش تأکید کرده بود که قصد براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران را ندارند و از طرف دیگر مشاور امنیت ملی آمریکا آقای جان بولتن که از حامیان سرسخت مجاهدین می باشد مریم رجوی را بهترین گزینه برای رهبری و آلترناتیو ایران می داند.

آمریکا در حالی اقدام به چنین کاری کرده است که تا چندی پیش گروه مجاهدین در لیست سیاه و از جمله گروه های تروریستی توسط آمریکا شناخته شده بود و هنوز هم در افکار عمومی مردم و اندیشمندان آمریکایی و از دید عامه ملت ایران، گروهی جنایتکار است که از هیچ جنایتی فروگذار نکرده و در خیانت به ملت ایران در همکاری با صدام و جنگ هشت ساله خیانت را به اوج خود رسانده است و هنوز هم علی رغم این که این گروه توسط خود آمریکایی ها خلع سلاح شده و از خاک عراق هم رانده شده اند، خرابکاری در داخل خاک ایران را در دستور کار خویش دارند.

افشای گزارش وزارت دادگستری ایالات متحده در خصوص فعالیت های تروریستی مجاهدین نیز نشان دهنده ی فعالیت تروریستی این گروه در طول یک دهه ی گذشته است. گزارشاتمی از شنود مکالمات تلفنی سرکردگان مجاهدین در اروپا و خصوصاً کشورهای آلمان و فرانسه حکایت از برنامه ریزی این سازمان برای بمب گذاری و ترور دارد.

جالب اینجاست که با همه حمایت های گسترده آمریکا و سیاستمداران آن از فرقه رجوی، دولت ترامپ نیز به سرکرده این فرقه تروریستی اجازه ورود به خاک آمریکا را نداده و ویزایی برای ورود وی به خاک آمریکا صادر نکرده است و مریم از طریق ویدیو کنفرانس در این جلسه سخنرانی کرده است.

ارتباط آمریکایی ها با مجاهدین در عراق فرصتی برای هر دو طرف ایجاد کرده که خواسته ها و نیازهای خود را تأمین کنند. برای مجاهدین، که بزرگترین حامی خود یعنی صدام را از دست داده بود، خدمت به آمریکا بهترین موقعیت بود که با سقوط صدام و در واقع از دست دادن منابع مالی و حمایتی خود، دوباره احیا شوند.

با توجه به ماهیت فرقه ای مجاهدین و همچنین شهرت این گروه به اقدامات تروریستی، اخراج از عراق به منزله ی فروپاشی این گروه و از دست رفتن ظرفیت آن ها در اجرای عملیات خرابکاری و تروریستی است و این موضوع به هیچ عنوان مطلوب سیاست های فعلی دولت آمریکا نیست. به عبارت دیگر، تنها راه حفظ متمرکز این گروه و به دنبال آن امکان استفاده از ظرفیت های تروریستی آن ها فقط از طریق حفظ تشکیلات آن ها امکان پذیر خواهد بود. در واقع از این پس آمریکایی ها به طور آشکار از این گروه حمایت مالی می کنند و اهداف پشت پرده ی خود را از طریق آن ها پیش می برند.



نامه زهرا اشرفخانی (التفات) به پسرش میر واقف صدیقی در آلبانی



انجمن وطنم - سوئیس - ۱۴ مهر ۱۳۹۷

خانواده میرواقف صدیقی اسیر مجاهدین خلق در آلبانی



پسرم واقف سلام دوستت داریم و چشم به راه هستیم، بعد از سی سال دوری بالاخره باقر برادر کوچکت فیلمی از تو برای ما پیدا کرد و فرستاد تا ببینم. من هنوز هم در شوک هستم، به دلیل این که خودم توان نوشتن این نامه را ندارم از برادرهایت خواستم کمک کنند تا این نامه را برایت بنویسم.

تقریباً یک سال پیش، یک غریبه به اسم تو به من زنگ زد و گفت که من واقف هستم. صدای این نفر اصلاً شبیه به صدای تو نبود. من باور نکردم به او گفتم پدرت، عموهایت، دایی هایت و خاله همه و همه فوت کردند. ولی از او هیچ احساسی ندیدم نه گریه ای و نه چیز دیگر، او احساسی نسبت به من نداشت، خیلی کوتاه و مختصر با من صحبت کرد و تلفن را قطع کرد. شماره تلفن او بسته بود و من نتوانستم شماره او را بردارم اما از آن روز استرس و ناراحتی های من صد چندان شده، هر روز جلوی تلفن می نشینم و گریه می کنم تا شاید یک بار دیگر آن غریبه زنگ بزند و خبری از تو بشنوم، اما افسوس تا به امروز خبری نشد که نشد.

پسرم دوستت دارم آخر من هم یک مادرم، تمام امیدهایم بعد از سی سال یکی یکی دارند از بین می روند، لعنت خدا بر رجوی، رجوی در این ۳۰ سال چه یادتان داده؟ یادتان داده که به برادر کوچکت بگویی نا برادری، پسرم تو را چه شده، آیا در اثر فشارها مجبور شدی این طوری حرف بزنی، چرا ۳۰ سال تلفن و نامه نداشتی، چرا به ما عکس نفرستادی، چرا ازدواج نکردی. من که همیشه خوشبختی تو را آرزو داشتم، همیشه دوست داشتم نوه هایم را بغل بگیرم، چرا خودت را به دام انداختی، گناه من به عنوان

یک مادر پیر چیست؟ پسرمان الآن ۶۰ سال داری چه بلایی سرت آورده اند که این همه دروغ گفتی، بابات که آرزوی دیدن تو را به گور برد می خواهی من هم همین طور بشوم.

طاقت من دیگر تمام شده نفرین و لعنت من بر رجوی و آل رجوی. روزی بالاخره آه من مادر پیر گریبان رجوی را خواهد گرفت. این من بودم که از باقر خواسته بودم دنبال تو بگردم و از باقر خواستم اگر من فوت کردم تو را تنها نگذارد. چه به تو گفتند و چه فشاری روی تو بوده که این طوری به برادرت پریدی، این انصاف نیست، نه من و نه هیچ کدام از برادر و خواهرهایت از تو دلگیر نیستیم. واقف من این طور نبود چه بلایی سرش آوردند.

پسرمان همیشه دوستت داریم و همیشه چشم به راهت خواهیم نشست. تنها آرزو و امید من دیدن توست.

فدای پسرمان واقف، خدا را شکر که فیلم تو را دیدم، همین که زنده هستی صد هزار بار جای شکر دارد. خدا نگهدار تو، هر جا که هستی مواظب خودت باش، هر چه نیاز داری بگو، تو تنها نیستی ما همیشه با تو خواهیم بود. از اینجا هزاران بار می بوسمت.

زهرا اشرفخانی - ایران - شهرک اندیشه - ۱۲ مهر ۹۷



آتش جواب آتش



انجمن نجات گیلان - ۱۵ مهر ۱۳۹۷

آقای مرتضی پورحسین مهمان دفتر انجمن نجات گیلان:

هنوز جا به جایی دفتر جدید انجمن نجات به طور کامل به اتمام نرسیده بود و مشغول راه اندازی کامپیوتر بودیم که با صدای آیفون، با چهره ی مهربانانه آقای پورحسین به اتفاق همسرگرامی ایشان خانم لیلا عاشوری مواجه گردیدیم و مشتاقانه به عنوان اولین خانواده ی چشم انتظار در دفتر جدید انجمن نجات گیلان پذیرایشان شدیم.

مدیر انجمن نجات گیلان در قبال حضور گرم و صمیمی خانواده ی چشم انتظار و مقاوم پورحسین و همچنین از اهدای گل و شیرینی ایشان تقدیر و تشکر کردند.

متعاقب احوال پرسى اولیه و گرفتن چند عکس یادگاری، تبادل نظر حول آخرین وضعیت بحرانی منطقه، خاصه فرآیند وضعیت شکننده و فروبرنده ی تشکیلات سیاه و مافیایی رجوی با ریزش نیروهای خسته و سرگردان در آلبانی به جریان افتاد.

مسئول انجمن با توضیح مبسوط چالش های منطقه در مبارزه با استکبار و امپریالیسم امریکا به عنوان ابرتروریسم جهانی که در پی مطامع جاه طلبانه خود، فقط بردگی و ذلت دول و ملل منطقه را می خواهد افزود: "موشک های مقتدرانه جمهوری اسلامی به سنگر عنکبوتی و شیطانی داعش در چند ده مایلی پاتوق نیروهای متجاوز امریکایی ها در سوریه، حسابی صدا داد و مدعیان دروغین

آزادی و در عین حال تروریست ها را در جای خود نشانند و انگاری موشک ها به مقر مریم رجوی و دار و دسته تروریستی اش شلیک و اصابت شده چرا که شاهد بودیم با سوزش تمام در سایت ها و رسانه ها و فضای مجازی به دروغ خواستند القا کنند که هیچ کدام از موشک ها به هدف اصابت نکرد و در همان کرمانشاه به زمین نشست! "



آقای پورحسن ضمن پوزخند به اباطیل و خزعبلات رجوی ها که هم آخور داعشی ها و سایر تروریست های دون صفت و ضد ایرانی بوده و هستند، گفتند: "واقعاً تعادل قوا حرف اول را می زند و ما ممنون و متشکریم از اقدام سریع و به موقع مسئولین که مشت آهنین شان علیه داعشی ها انتقامی بود از شهدای جنایت اهواز و البته منتظرهستیم که جواب دندان شکن گروه تروریستی الاحوازیه را هم از نهادهای امنیتی کشور عزیزمان داشته باشیم. "

آقای پوراحمد در هنگام خداحافظی با خانواده محترم پورحسن برای رهایی تمام اسرای گرفتار در فرقه ی بدنام رجوی خاصه برای رهایی عضو اسیر رجوی در آلبانی اسماعیل پورحسن و بازگشت شان به وطن و آغوش مهربانانه خانواده دعا کردند.

کودکان در سازمان مجاهدین خلق

به مناسبت روز جهانی کودک



انجمن نجات گلستان - ۱۶ مهر ۱۳۹۷

بعد از جنگ جهانی دوم که سراسر دنیا گرفتار آن بودند و تعداد زیادی از انسان ها کشته و یا زخمی شدند و تعداد بی شماری کودکان از خانه و خانواده شان به دور ماندند، سازمان ملل بر آن شد تا با ایجاد یک سازمان مستقل بتواند از این کودکان حمایت نماید و با به وجود آوردن سازمان یونسف توانست به این مشکل رسیدگی نماید و ۸ اکتبر به نام روز جهانی کودک نامگذاری شد که تمام مردم جهان آن را گرمی می دارند.

سازمان مجاهدین که قبل از جنگ خلیج بیش از ۱۰۰۰ کودک از عناصر خود را در پادگان نظامی اشرف نگهداری می نمود، در زمان جنگ با صرف بیش از یک میلیون دلار و آن هم از جاده های پر خطر اردن به سمت آن کشور روانه کرد تا بتواند عناصر فریب خورده خود را بیش از پیش به رهبری نزدیکتر کند و ذهن آن ها را به سوی فرقه خود معطوف نماید.

کودکانی که توسط سران فرقه رجوی به اردن منتقل شدند از آنجا با پاسپورت های جعلی به کشورهای اروپایی و امریکا و کانادا و استرالیا منتقل شدند و در آنجا نیز در بدترین شرایط زندگی می نمودند که یک نمونه از آن ها پایگاهی موسوم به موسوی در شهر کلن آلمان بود که تحت فرماندهی طیبه رحمانی لاهوت قرار داشت که ۱۵۰ کودک قد و نیم قد در آنجا و در یک خانه نه چندان بزرگ در شرایط غیر انسانی نگهداری می شدند، بچه هایی که از ۲ ماهه تا ۱۸ ساله بودند.

نوع رفتار سران فرقه رجوی با کودکانی که در خارج از عراق به سر می بردند آنچنان بد و وحشتناک بود که انگار با دشمنان خودشان سر و کار داشتند و در این خانه که محل نگهداری بچه ها بود، تمام قوانین فرقه اعم از صبحگاه و شامگاه و کلاس و

قوانین سخت اجرا می شد و با این طفل معصوم ها همانند عناصر داخل پادگان اشرف برخورد می کردند، بچه هایی که زمان بازیگوشی و تفریح آن ها بود می بایست در کلاس های فشرده که تنها برای شناساندن رهبری پوشالیشان گذاشته شده بود شرکت می کردند و از آزادی و بازی های کودکان هیچ خبری نبود.

کشور آلمان در همان زمان برای خورد و خوراک و پوشاک و مسکن این بچه های معصوم کمک مالی می نمود و سران فرقه رجوی با بی رحمی تمام آن پول ها را برای مصرف اعمال کثیف و تروریستی شان به عراق روانه می کردند و عوض آن این بچه های کوچک را به گدایی در داخل شهر هدایت می کردند تا با انواع ترفندها بتوانند پول هایی را جمع آوری نموده و آن را نیز برای اعمال خرابکارانه و ترور انسان های بی گناه صرف نمایند.

ویرانی و ویرانی! خلأ و درماندگی و افسردگی و عصیان گریبانگیر بیش از ۱۰۰۰ بچه ای که توسط مسعود رجوی از پدر و مادرهایشان دزدیده شده و به کشورهای مختلف به بهانه دور ماندن از جنگ فرستاده شده بود را گرفته بود و از طرفی سران فرقه تمام تلاش خود را به کار بسته بودند تا از این کودکان به عنوان میلیشیا در زمان جنگ و اعمال غیر انسانی و تروریستی خود استفاده نمایند که تاریخ شاهد خیانت های مسعود و مریم رجوی در حق این بچه ها بود.

اما امروز که چندین سال از این موضوع ها می گذرد، سران فرقه رجوی با وقاحت تمام در سایت های عقب مانده خود در مورد روز جهانی کودک می نویسند و از جنایت های خود چشم پوشی نموده و انگار که مرتکب چنین جنایتی نشده اند ولی شاهدینی هستند که تمام خیانت های این فرقه ضد بشری علیه این کودکان را از نزدیک شاهد و نظاره گر بودند که می توانند در دادگاه های بین المللی از این جنایت ها افشاگری نمایند.

این روز بر تمام کودکانی که والدینشان توسط سران خائن و تروریستی سازمان مجاهدین ربوده شده اند مبارک باد.



میل به دنباله روی از جمع و هم‌رنگ شدن با هم قطاران



انجمن نجات تهران - ۱۷ مهر ۱۳۹۷

مارگارت تالر سینگر در مورد تأثیر هم قطاران یا هم رده ها روی تغییر رفتار و در نتیجه شخصیت یک فرد چنین می گوید:

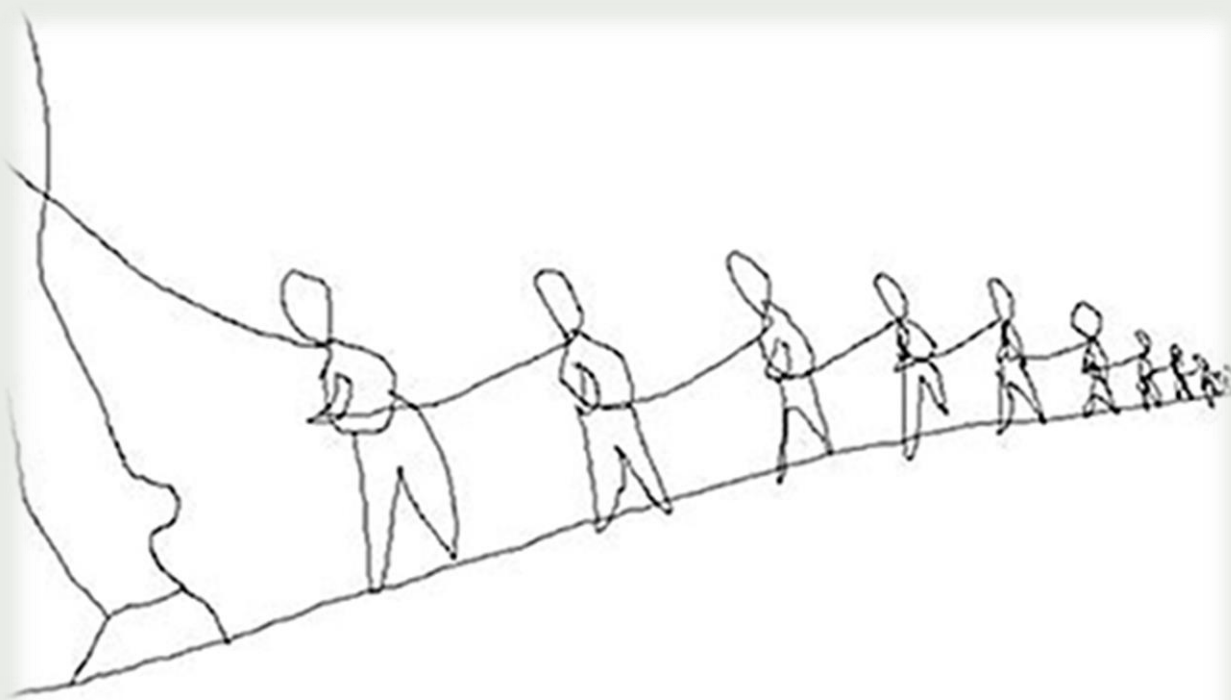
“ در روم آن گونه رفتار کن که رومی ها رفتار می کنند. (ضرب المثلی غربی که معادل ضرب المثل ایرانی خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو می باشی). معمولاً فرقه ها اعضای خود را به گونه ای تربیت می کنند که لبخند بزنند، به نظر شاداب و خوشحال بیایند، همراه و موافق با شما بوده و توجه زیادی به گفتار فرد تازه وارد از خود نشان دهند. فشار هم قطاران در تربیت افراد و تغییر رفتار آن ها و منطبق شدن ایشان با معیارهای فرقه خیلی مؤثر است. آن ها برای تازه واردها یک مدل رفتاری می شوند. مدلی که باعث می شود آن ها طرز لباس پوشیدن، خندیدن و حتی زبان مکالمه خود را تغییر دهند. برای مثال زنان زیادی که به خصوص عضو فرقه های مذهبی یا سیاسی بودند به من گفتند که بدون آن که خودشان متوجه باشند، به تدریج رنگ لباس های آن ها تیره شده و آستین لباس هایشان بلندتر شده، کفششان پاشنه کوتاه گشته و دیگر خود را آرایش نکردند.

... افراد تازه جذب شده خود را با محیط جدید بدون آن که متوجه باشند منطبق می سازند. برای نمونه، مرد جوانی به یک سخنرانی فرقه ای دعوت شده بود. وقتی به محل می رود متوجه می شود که در بیرون درب کفش های مدعوین قرار دارند، زنی به کفش او اشاره می کند و او نیز کفشش را درآورده و کنار درب می گذارد و پا برهنه وارد اتاق می شود."



گرچه قدم های اولیه تقلید از رفتار فرقه ای ممکن است منفی نبوده و حتی مثل "درآوردن کفش یا لباس مناسب پوشیدن" مثبت به نظر آید و در نتیجه فرد تازه وارد نتواند در تقلید خود از دیگران ایرادی ببیند، اما رفته رفته این یک عادت می شود که او بدون فکر از جمع تبعیت کند و در نتیجه بدون آن که خودش متوجه شود بعد از مدتی تمام رفتارش تغییر کرده و رفتاری (مثبت یا منفی) همچون سایر اعضای فرقه پیدا می کند و این قدمی تعیین کننده در تغییر شخصیت وی از آن چیزی که بوده به شخصیت فرقه ای است. یکی از عوامل مهمی که زندگی در پایگاه های جمعی باعث می شود که افراد تغییر رفتار دهند، کوششی است که فرد تازه وارد می کند تا خود را با اعضای دیگر آن پایگاه هم آهنگ یا همگون سازد.

در این پایگاه ها همه از یکدیگر تقلید می کنند، بعضاً کارهایی را به طور ناخودآگاه انجام می دهند که برای انجمنشان نه دلیلی منطقی وجود دارد و نه دستورالعمل نوشته شده ای... در فرقه ها خیلی قوانین نانوشته هستند و حتی کسی منطبق پشت آن ها را نمی داند، اما به نوعی همه از آن تبعیت می کنند و اگر فرد تازه واردی بخواهد آن ها را نقض نماید با نگاه و رفتار عکس العملی دیگران رو به رو شده و به زودی یاد می گیرد که از آن قوانین اطاعت نموده و مدافع آن ها گردد.



یک عضو جداشده از تشکیلات منافقین در این راستا عنوان می کند:

“در سال های ابتدایی که پایگاه های هواداران سازمان در خارج از کشور به وجود آمدند (سال های بین ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰)، برقراری هر قاعده و قانون جدیدی خیلی سخت بود و با مقاومت همه ما رو به رو می شد، ما برای هر قاعده و قانونی دلیل منطقی طلب می کردیم و حتی با وجود چنین دلایلی افرادی بودند که تن به قوانین نمی دادند، کار عمده ما در نشست های جمعی طی آن سال ها برخورد با این موارد بود و این که چگونه می توان متخلفین را تنبیه نمود؛ اما بعد از مدتی (یعنی پذیرفته شدن یک قاعده و قانون از طرف ساکنین یک پایگاه دیگر) ما با مشکلی، شکی یا سؤالی حتی از طرف تازه واردها رو به رو نبودیم. دلیل اطاعت تازه واردها از مقررات پایگاه های جمعی بدون شک و سؤال، این نبود که آن ها از ما (نسل گذشته) مطیع تر و سر به راه تر بوده یا کمتر کنجکاو و بهانه گیر بودند بلکه در اینجا قانون “همرنگ جماعت شدن” کار خود را می کرد.

فرد تازه وارد می خواست هر چه زودتر “یکی از بقیه” و “یکی از بچه ها” شود و در نتیجه بدون آن که بداند چرا، جهت انطباق خود با بقیه، تمام سعی اش را می کرد که از قوانین تبعیت نماید و گاه حتی به قولی چپ هم می زد و کاسه داغ تر از آتش می شد. پیروی از سایر هم قطاران، رفتار فرد را عوض می کند و عوض شدن رفتار باعث تغییر شخصیت می شود.”

خیلی از قوانین در فرقه ها نوشته شده نیستند و شاید هرگز به صورت نوشتار درنیامده و حتی به صورت شفاهی و مشخص هم به کسی گفته نشده اند، برای مثال هیچ وقت قانونی در فرقه رجوی چه به صورت نوشته شده یا شفاهی نیست که به اعضا گفته باشد نمی توانند کتاب ها و مطالب غیرسازمانی را بخوانند یا این که تلویزیون را روشن کرده و یک برنامه عادی را تماشا کنند، شاید در گذشته چنین قوانینی تدریس شده و حتی به صورت مکتوب هم به اعضا گفته شده بود اما در برهه های مختلف سازمان دیگر کسی آن قوانین را ندیده و مزه مجازات عدم رعایت آن را نچشیده بود. کسی در تشکیلات هیچ یک از این کارها را انجام نمی



دهد و همه با آن به شکل یکی از قوانین سخت و خدشه ناپذیر برخورد می کردند. چرایی آن به خاطر تبعیت از جمع و این که هیچ کس نمی خواست با انجام عملی خلاف عرف جمع، خود را از آن ها جدا کند و در درون خانه جمعی به شکل یک جذامی در بیاید.

قانون تبعیت از جمع و این که جمع درست است و فرد غلط، تنها باعث تغییر رفتار فرد نمی شود، بلکه به تدریج عقل گرایی و منطق وی را هم تغییر داده و خود تبدیل به نوعی از منطق می شود. چند بار برای خود شما اتفاق افتاده است که در پاسخ به چرایی و صحت خبری یا نظری گفته اید: **“همه این را می گویند” یا “همه این را قبول دارند”**. به این ترتیب قوانین و نظرات فرقه ای نه تنها باعث تغییر رفتار و شخصیت فرد می شوند بلکه رفته رفته نوع منطق و عقل گرایی وی را هم عوض می کنند، تغییری که حتی بعد از ترک فرقه کماکان با وی باقی خواهد ماند.

برگرفته از کتاب "فریب در فرقه ها"

نوشته: مجتبی تمدنی

صفحه های: ۱۴۳ الی ۱۴۷

تنظیم از: عاطفه نادعلیان

در فرقه‌ی رجوی اسیران پس از مرگ نام و نشان دار می‌شوند



انجمن نجات البرز - ۱۸ مهر ۱۳۹۷

در سازمان تروریستی فرقه‌نمای رجوی فرهنگ وارونه و خاصی وجود دارد، واژه‌ها معنایی دیگر دارند و به دستور رجوی همه افراد باید به سازمان بدهکار باشند و افراد باید قپه‌های خود را زمین بگذارند. تنها شخصی که باید از همه طلبکار باشد و مورد تعریف و تمجید و پرستش قرار گیرد رهبر سازمان است.

نگون بخت‌های اسیر در فرقه، زمانی مورد تعریف و تمجید قرار می‌گیرند که به دلایل مختلف بمیرند و آن موقع است که باند رجوی با یک تابلوی قرمز رنگ و یک ستاره، عکس‌های پرسنلی فوت شده‌ها را به نمایش می‌گذارد به عبارتی افراد تا وقتی زنده محسوب می‌شوند که در فرقه تحت اسارت مطلق عینی و ذهنی می‌باشند و مورد بازخواست و هتاک‌ها قرار می‌گیرند. در قاموس رجوی به مردهای اسیر **نرینه وحشی** گفته می‌شود و زنان باید مردان را به اسم **ملعون یا دیو** و مردان باید زنان را به اسم **عفریته** صدا کنند تا هیچ گرایش احساسی به یکدیگر نداشته باشند.

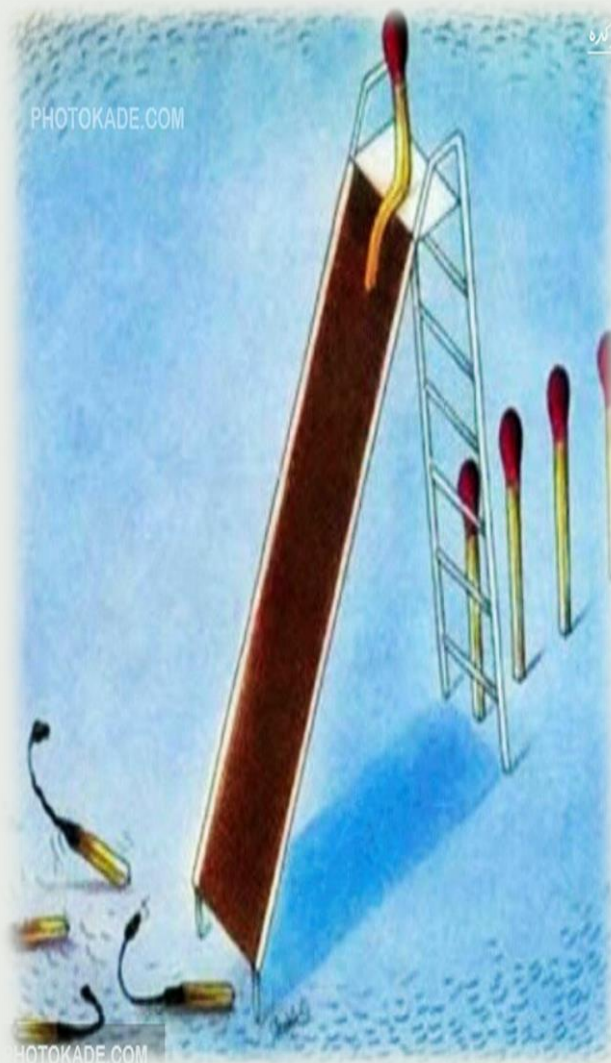
در تشکیلات مخوف رجوی همیشه یکسری مسائل باورنکردنی و حل نشده وجود دارد که به گردن اسیران بدبخت است و دستگاه رجوی همواره تمام کاستی‌ها و شکست‌ها را به گردن افراد بیچاره سازمان می‌اندازد که این شیوه برخورد با نیرو، از شگردهای منحصر به فرد دستگاه است. به خاطر می‌آورم در بحث‌های درونی سازمان به افراد می‌گفتند اگر تا الآن مسعود نتوانسته به تهران برود و اینجاست، دلیلش کارهای نکرده و کم‌کاری‌های شماست.

مواردی هم بود نفراتی در سازمان ناراضی بودند و در پروسه شستشوی مغزی، مباحث دیکته شده را قبول نمی‌کردند که در این حالت فرد مورد فحاشی و هجوم قرار می‌گرفت و انگ‌خیانت به وی می‌چسباندند. حال اگر این فرد در جایی جانش را از دست می‌داد با یک عکس پرسنلی کراوات زده و در صورتی که مؤنث بود با یک روسری قرمز به نام مجاهد خلق در تابلویی قرمز رنگ و یک ستاره سرخ آذین داده می‌شد. **واژه زندگی در فرقه رجوی یعنی زنده بودن برای سپر دفاعی جان مسعود و**

مردن برای کارهای تبلیغاتی رجوی در راستای مظلوم نمایی در جوامع بین المللی، به طوری که افراد با تمسخر در خفا به یکدیگر می گفتند ما هم ستاره شویم تا مورد توجه و ارزش قرار گیریم.

آری، بودن در فرقه ی رجوی چه بسا هر روز و لحظه اش از صد بار مردن سخت تر است. حال باید از رجوی پرسید اگر مردن در راه سازمان و به اصطلاح آرمانی که تو مدعی آن هستی مایه افتخار و در اوج بودن است پس چرا برای خودت این را برنمی گزینی که سرور تمام ستاره ها باشی و برعکس مثل موش از این سوراخ به آن سوراخ می خزی و این جان ناچیزت را حفظ می کنی و این گونه در لاک خود فرو رفته ای و به این زندگی رقت بار در راه آرمان کذایی ات پایان نمی دهی ...

بیژن



رسوایی فرقه رجوی در زور آزمایی با خانواده دردمند محمدی



منصور نظری - ایران اینترلینک - ۱۹ مهر ۱۳۹۷

یکی از ارکان اصلی فرقه رجوی همانند دیگر فرقه های مخوف جهان دور نگه داشتن قربانیان این فرقه از اجتماع و مناسبات اجتماعی و همچنین قطع ارتباط قربانیان با خانواده هایشان است. در همین رابطه بسیاری خانواده ها سال هاست در تلاش برای ملاقات با فرزندانشان هستند اما تاکنون هیچ کس موفق به دیدار با فرزندانش نشده است همچنین بسیاری از پدران و مادران سالخورده که می خواستند فرزندان خود را برای آخرین بار ببینند اما با همه تلاش هایشان نتوانستند فرزندان اسیر خود را ببینند و بدین گونه بدون دیدن فرزندانشان چشم از جهان فرو بستند.

به راستی یک فرقه چقدر می تواند پست و حقیر باشد که از دیدار پدر و مادری بهراسد. هیچ استدلال منطقی، قانونی برای نفی دیدار یک خانواده با فرزندش وجود ندارد الا این که بگوییم ما با فرقه ای طرف هستیم که لباس انسان پوشیده اما در هویتش همچون حیوانات وحشی و درنده عمل می کند. این فرقه پستی و رذالت را به حد اعلائی خود رسانده و بدتر از همه قربانیانی که تن به این ظلم و ستم داده اند و در برابر این همه سکوت کرده اند و دم بر نمی آورند، آخر تا به کی باید سر به آستان یک بت مرده بگذارید اگر فکر می کنید او روزی بازخواهد گشت اشتباه می کنید مسعود رجوی بت بزرگ، سال هاست درهم شکسته شده و مرده است اگر زنده هم باشد هرگز نه جرأت سر برون کردن دارد و نه می تواند سر برون کند، اگر که او می توانست سر برون کند مطمئن باشید این شیاد وطن فروش و خائن سال ها پیش باید رخ نشان می داد. پس چرا نشسته اید و در برابر این همه ظلم و ستم به خودتان و به خانواده تان دم بر نمی آورید.

خانواده محمدی سال هاست از این کشور به آن کشور و از این شهر به آن شهر در پی فرزندشان هستند. آن‌ها همه سختی‌ها را به جان خریده‌اند تا فرزندشان را ببینند و در این راه چه بسیار فداکاری‌ها کرده‌اند، بارها توسط اوباشان و قداره بندان فرقه رجوی مورد حمله و هجوم قرار گرفته‌اند اما کوتاه نیامده‌اند. در کشاکش این جدال با فرقه رجوی بسیاری از کسانی که این فرقه را نمی‌شناختند به شناخت دقیقی از این فرقه رسیدند به طوری که حتی رادیو تلویزیون‌های آلبانی نیز به صورت گسترده خبر آن را پخش کردند و بزرگترین رسوایی را برای فرقه به ارمغان آوردند، به طوری که در بسیاری از شبکه‌های تلویزیونی مجری برنامه سؤال می‌کرد مگر چنین چیزی متصور است که کسانی مانع دیدار خانواده‌ای با فرزندانشان شوند، این تمام ماجرا نیست مردم آلبانی نیز به صورت گسترده به ماهیت این مهمان ناخوانده به کشورشان پی بردند و یک علامت سؤال بزرگ در جامعه آلبانی مطرح شده است و آن این که این فرقه چه کسانی هستند؟ و در آلبانی چه می‌کنند؟ و چرا یک خانواده نمی‌تواند فرزندش را ببیند، و این حقیقتی است که فرقه رجوی چه بخواهد و چه نخواهد رسوایش می‌کند.

در هیچ جای تاریخ ایران زمین نمونه‌ای همچون این موجودات نخواهیم یافت، این دستگاه ثمره فردی دیوانه و روانی به نام مسعود رجویست کسی که باعث ویرانی چند نسل از مردم ایران گشته است، بسیاری خانواده‌ها از هر طرف داغدار هستند. یا کشته است یا به کشتن داده است، برای چه؟ قدرت، این است تمام ماجرای این دیوانه که جنون قدرت مستش کرد، به هر کس و ناکسی آویخت تا به قدرت برساندش و در آخر سر نیز قریب پانزده سال است که گریخته و پاسخگو هم نیست اصلاً معلوم نیست که مرده است یا که نه زیر قبای کدام شیخک مرتجع عرب پنهان گشته است.

همه این‌ها در شرایطی است که این فرقه بی شرم و حیا مدعی آلترناتیو بودن هم هست و می‌خواهد بر مردم ایران حکومت کند، باید به آن‌ها گفت شما امتحان خود را پس داده‌اید همه مردم ایران و به طور خاص کسانی که روزگاری در این فرقه بوده‌اند همه چیز شما را به چشم دیده‌اند، مدینه فاضله شما اشرف بود جایی که هشت کیلومتر در شش کیلومتر بود شما شکنجه‌گاه درست کردید افراد را به زندان کشیدید، شکنجه کردید و تعدادی هم زیر شکنجه به قتل رسیدند، نشست‌های ضد انسانی غسل و دیگ و حوض به راه انداختید، قربانیان شورشگر را به محاکمه چند هزار نفره کشانیدید و تف بارانشان کردید، شما به حریم انسانی همه ما تجاوز کردید و حالا می‌خواهید همان کارها را با هشتاد میلیون ایرانی انجام دهید. شما باید قبل از هر چیز، به خاطر این همه زجر و شکنجه در حق چند نسل از مردم ایران شرم کنید و نه ادعای آلترناتیو.

جدایی رسمی آقای غلامعلی میرزایی عضو سی ساله مجاهدین از فرقه رجوی



غلامعلی میرزایی - سایت نجات یافتگان در آلبانی - ۲۱ مهر ۱۳۹۷

این جانب غلامعلی میرزایی که از خردادماه سال ۱۳۶۷ به مدت نزدیک به سی سال در تشکیلات فرقه رجوی بودم بدین وسیله جدایی خودم را از تشکیلات فرقه مجاهدین خلق رسماً اعلام می‌کنم.

من درجه دار ارتش بودم که در همان اوایل سال ۱۳۵۹ در ۱۱ مهر ماه در مرزهای جنوب کشور توسط ارتش عراق اسیر شدم. در اولین سال های جنگ سخت ترین شرایط را به لحاظ جسمی و روحی را در زندان های صدام حسین گذراندم. نزدیک به نه سال در اردوگاه های مختلف عراق با سخت ترین شرایط سپری شد و در همین سال ها بود که با یک سری تبلیغات فرقه رجوی که در اردوگاه های و زندان های صدام حسین جهت جذب و کشاندن اسرای جنگی به سمت خودشان بود آشنا شدم.

من که همسر و فرزند داشتم بعد از اتمام جنگ در سال ۶۸ به تشکیلات فرقه رجوی پیوستم. اما در طی سالیان هر آنچه را که شنیده بودم تماماً خلاف گفته هایی بود که در اردوگاه شنیده بودم. از دروغ، ریا، چاپلوسی، پشت سر دیگران حرف زدن و... و تمام این ها در زیر پوشش به اصطلاح مبارزه و به ارمان بردن آزادی؟! و دموکراسی?!؟! برای مردم ایران بود.

همه این گفته ها هر تصمیم جدی را از انسان می گرفت و طوری وانمود می کردند که هر تصمیمی غیر از این خیانت و بریدگی و بی مرزی با دشمن خدا و خلق می باشد. هدف از همه این گفته ها چیزی نبود جز این که انسان را از آگاهی و اختیار خودش بی محتوا کنند و آن محیط کذایی را مدینه فاضله قلمداد نمایند تا این که بتوانند با علم کردن انقلاب ایدئولوژیک خودشان سد راه روابط خانوادگی بشوند چون از نظر شرع رجوی ارتباط با خانواده حرام بود. در خلال این شعبده بازی ها هر روز یک بازی جدیدی به نام بندهای انقلاب درونی القا می شد که بایستی به آن گردن می نهادیم سالیان با شعر و شعارهای فریبنده و وعده های پوچ و فریبنده در نشست های به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک برای جا انداختن رهبری عقیدتی که چیزی جز رمال بازی و فریبکاری نبود سپری شد تا این که اشغال عراق توسط امریکا انجام شد.

همان طور که در بالا گفتیم من متأهل و دارای همسر و فرزند بودم و در آن دوران که خانواده ها جهت دیدار عزیزانشان به عراق می آمدند که همسر، فرزند، برادر و همسر برادرم جزو همین نفرات بودند به جلو اشرف آمدند. سران فرقه در منتهای ناجوانمردی

و بی مروتی هیچ چیزی به من نمی گفتند. حتی در تبلیغات خودشان می گفتند که این ها مزدوران رژیم هستند. به عنوان نمونه در یک درخواستی که اقوام من برای دیدنم داشته اند با میل گرد زدند و دست او را شکستند و او هم عینک ضارب را از چشمش برداشت تا در آینده بتواند در هر دادگاهی آن را اثبات کند این موضوعات را من زمانی متوجه شدم که به آلبانی آمدم و توانستم مخفیانه یک گوشی تهیه کرده و با خانواده ام تماس بگیرم.

و اما به آلبانی که آمدم:

تقریباً دست حضرات و سران فرقه منافقین رو شد و ماهیت فرقه ای آن ها روز به روز برای ما روشن تر شد. اجحاف های تشکیلاتی تحت پوشش ضوابط بیشتر شد و مجدداً ارتباط با خانواده ها مرز سرخ و موبایل خطرناکترین دشمن برای این فرقه شد و اگر کسی اسم تماس یا گوشی را بر زبان می آورد نام آن را سرپیچی از تشکیلات قلمداد می کردند و از برچسپ بریده و طعمه بورژوازی گرفته و تا نفوذی و مزدوری و خودفروخته قلمداد می کردند و می گفتند ضرورت دوران است شما حتی اگر هم نمی فهمید مهم نیست با خود سپاری تشکیلاتی و تعهد خون و نفس به رهبری عقیدتی سعی کنید که این موضوعات را از خودتان عبور بدهید و بپذیرید در آینده دور یا نزدیک حتماً آن را فهم خواهید کرد و همیشه همین طور بوده چون رهبری عقیدتی به دلیل بینش عمیق و ژرف اندیشی که دارند نقاط دورتری را می بینند که ما با این بینش و ذهن ساده قادر به دیدن و فهم آن در این نقطه نیستیم!?!؟! این گونه کارهایشان را بزک می کردند که بتوانند اعمال نفوذ بیشتری بر نفرات داشته باشند. در این شرایط بود که علی رغم شرایط و مشکلات جسمی که داشتم تصمیم گرفتم از مناسبات فرقه جدا شوم و در یک تردد به بیرون دیگر به آن محیط برنگشتم. اکنون رسماً جدایی خودم را از تشکیلات فرقه رجوی اعلام می کنم و در راستای روشننگری افکار عمومی و نسل جوان کشور برای شناخت هر چه بیشتر ماهیت این فرقه منزوی و به اشتراک گذاشتن خاطراتم از آنچه در این دوران بر من گذشت دریغ نخواهم کرد.

سعدالله سیفی در دامان پُر مهر خانواده

تبریک به خانواده چشم انتظار سعدالله سیفی



انجمن نجات کرمانشاه - ۲۲ مهر ۱۳۹۷

فرار و جدایی و پشت کردن آقای سعدالله سیفی عضو با سابقه مجاهدین به رجوی و فرقه اش و اثبات اصالت و حقانیت کانون خانواده با بازگشت به دامان پر مهر خانواده اش را به وی و خانواده چشم انتظارش تبریک می‌گوییم.

سعدالله قریب به ۳ دهه اسیر خدعه و نیرنگ دیو و گشتاپوی دژ اشرف و لیبرتی و آلبانی شده بود اما در یک تصمیم جانانه این حصار و زنجیر اسارت را شکست و به زندگی آزاد و انسانی خود بازگشت.

شعار و واژه تکراری رجوی همیشه این بود که "دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد" در واقع اکنون مسأله داران و اعضای فرقه این شعار را در خصوص تصمیم به جدایی و رهایی شان عملی می‌کنند.

این شعار از دست رجوی گرفته شده و اکنون در دست مسأله داران و ناراضی هاست و از رده های بالا شروع و همین باعث شکست و وحشت رجوی ها گردیده است.

انجمن نجات کرمانشاه این پیروزی را به کل خانواده بزرگ انجمن نجات تبریک گفته و برای سعدالله سیفی آرزوی موفقیت در زندگی و به خانواده اش چشم روشنی و تبریک می‌گوییم.

بهمن ۹۷ وعده سرنگونی یا اعلام مردودی آزمون فرقه رجوی



انجمن نجات خوزستان - ۲۴ مهر ۱۳۹۷

بعد از این که اعتراضات مردمی که در راستای مطالبات به حق صنفی و اقتصادی در دی ماه گذشته به رغم تحلیل های سران فرقه رجوی به سرنگونی جمهوری اسلامی منجر نشد و این موضوع اعتراضات زیادی را در بین اعضا و به خصوص بدنه تشکیلات برانگیخت، سرکردگان فرقه مجاهدین خلق با جمع آوری کلیه اعضا و برگزاری نشست عمومی پیامی را که گفته می شد منتسب به مسعود رجوی است را برای اعضا قرائت کردند! که در آن تأکید شده بود که به طور قطع با افزایش خیزش های اجتماعی و شکل گیری کانون های شورشی، همزمان با معضل گرانی و تورم رژیم جمهوری اسلامی در بهمن ماه ۹۷ سرنگون خواهد شد و سازمان در میان استقبال مردمی و با سلام و صلوات وارد ایران شده و مریم را بر تخت ریاست جمهوری خواهند نشاند.

البته آن هایی که تحولات این فرقه را در طی این سالیان از نزدیک دنبال کرده اند به خوبی می دانند که از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تاکنون بیش از صدها بار جمهوری اسلامی توسط رجوی و البته در تحلیل و شعر و شعار، سرنگون شده است. آن هایی که در ۳۰ خرداد سال ۶۰ به انتظار سرنگونی شش ماهه رژیم ایران از قول رجوی نشستند بودند و در آن ایام جوانی بیش نبودند الآن خزان عمر را طی می کنند.

رجوی که در طی این سالیان هیچ گاه برنامه مشخصی برای انجام تغییرات در ایران نداشته و همواره با کنار زدن مردم سعی کرده با استفاده از شکاف جنگ و حمایت کشور و رهبران خارجی به قدرت برسد، به خوبی و به تجربه می داند به دلیل عمق خیانت هایش از طرف مردم ایران به بازی گرفته نمی شود و از طرف دیگر صرف نظر از نداشتن اقبال اجتماعی و پایگاه مردمی همچنان خود را از تب و تاب نمی اندازد. در حقیقت شعر و شعارهای سرکردگان فرقه رجوی مصرف داخلی دارد و هدف، سر پا نگاه داشتن اعضای سرخورده و مسأله داری است که دیگر از وعده های سالیان و دروغ های رجوی به تنگ آمده اند.

شرایط کاملاً متفاوت آلبانی به نسبت عراق و افزایش موج جدایی و فرار نیروها و جو ملتهب درون تشکیلات، فرقه رجوی را بر آن داشته تا به ناچار و برخلاف میل باطنی و البته به روال ثابت گذشته ضرب الاجلی را برای برون رفت از این تنگنایی که این بار در آلبانی دچار آن شده تعیین نماید. در جریان همین نشست ها پیامی از طرف رجوی توسط زهرا مریخی برای اعضای مستقر در مقر اشرف سه خوانده شده که تا بهمن ۹۷ دندان روی جگر گذاشته و صبر کنند، در آن تاریخ همه به اتفاق به ایران خواهیم رفت اگر این شرایط محقق نشد من تعهد را از گردن شما برمی دارم و شما آزاد هستید که از سازمان جدا شده و به دنبال زندگی خود بروید. این آخرین توافق وعهد و پیمان رجوی با اعضای مستقر در مقر اشرف سه است.

اعضایی که در طی ماه های اخیر با خانواده هایشان تماس داشته اند روی این مسأله تأکید کرده اند که بهمن ماه ۹۷ آخرین روزهای حضور آن ها در این فرقه است و دوست دارند برای این که یک بار دیگر سران این فرقه را بیازمایند به تعهد ماندن تا آن تاریخ عمل نمایند. حال باید دید با پایان این ضرب الاجل رجوی ها به عهدشان وفا می کنند؟ و رجوی برای یک بار هم شده به حرف و عهد و پیمان خود در قبال اعضا عمل می کند و به آن پای بند می ماند؟ تجربه ما و پروسه گذشته و ذات بد رجوی که خلاف این را می گوید. بی شک او و همپالگی هایش فردای بهمن ۹۷ باز وعده و وعید دیگری خواهند داد و ساز سرنگونی دیگری کوک خواهند کرد ولی در میدان آزمون این بار خطای رجوی مرگبار خواهد بود زیرا فی الواقع کانون های شورشی این بار و از زیر گوشش سربلند خواهند کرد و موج ریزش دیگر به او فرصت بازی با سرنوشت، امید، اعتماد و صداقت یک نسل را نخواهد داد.

اکرامی



جدایی آقای محمد عظیم میش مست از فرقه مجاهدین خلق در آلبانی



محمد عظیم میش مست - سایت نجات یافتگان در آلبانی ۲۵ مهر ۱۳۹۷

بدین وسیله این جانب محمد عظیم میش مست که از سال ۶۸ در عضویت تشکیلات فرقه مجاهدین خلق بوده ام رسماً جدایی کامل خودم را از تشکیلات این فرقه اعلام می‌کنم.

من محمد عظیم میش مست درجه دار ارتش در اوایل حمله عراق به ایران و در مرزهای شرقی کشور اسیر شدم. من تقریباً از اولین اسرای جنگی بودم که سخت‌ترین شرایط روحی و جسمی را در زندان‌های صدام حسین گذراندم و النهایه مدت نزدیک به نه سال در اردوگاه‌های مختلف در عراق اسیر بودم. در همین سال‌ها بود که از طریق یک سری تبلیغات فرقه رجوی که در اردوگاه‌های اسرای جنگی جهت جذب نفرات انجام می‌شد با آن‌ها آشنا شدم و در پایان جنگ و شروع آزادی اسیران در سال ۱۳۶۸ به تشکیلات فرقه مجاهدین پیوستم.

اما در طول سالیان هر آنچه را که دیدم، تماماً عکس تبلیغاتی بود که قبلاً شنیده بودم و به خاطرش به آن‌ها پیوسته بودم. همه دروغ‌ها و ناصداقتی‌ها در زیر پوشش مبارزه و سرنگونی مشروع جلوه داده می‌شد و در عوض ترک آن محیط جهنمی که فرصت هر گونه فکر و تصمیم جدی را از انسان می‌گرفت نامشروع، خیانت، بریدگی و عبور از مرز سرخ و بی‌مرزی و... قلمداد می‌شد.

هدف از این تبلیغات پر سر و صدا و پروپاگاندای مسعود رجوی و مریم رجوی این بود که کسی حتی فکر ترک تشکیلات و آن محیط کذایی به ذهنش هم نزنند. تا این که النهایه با علم کردن انقلاب ایدئولوژیک و طلاق‌های اجباری، خانواده دشمن شماره یک و سد راه مبارزه و مرز سرخ شد. مسعود رجوی هر گونه علاقه عاطفی و حتی غیر جنسی به همسر، چه زن و چه شوهر، از نظر شرعی حرام اعلام شد تا مثلاً رهبری در جایگاه اصلی و ایدئولوژیک خودش بنشینند!!

در خلال این خیمه شب بازی رجوی که با شعبده‌های مریم پاک‌رهایی هر روز رنگ و لعاب جدیدی به خودش می‌گرفت چه خانواده‌هایی که از هم نپاشیدند. سالیان با شعر و شعارهای فریبنده و وعده و وعیدهای پوچ و تو خالی در نشست‌های به اصطلاح انقلاب برای جا انداختن رهبری عقیدتی که چیزی جز رمال بازی و فریبکاری نبود سپری شد تا این که به آلبانی آمدیم.

تقریباً می توان گفت که آلبانی جایی بود که دست حضرات و سران فرقه مجاهدین را در مقابل اعضا باز می کرد و ماهیت فرقه ای و نه آرمانی که خودشان مدعی بودند هر روز ظاهر و آشکارتر می شد. در آلبانی هم همان محدودیت های بی مورد و اجحاف های تشکیلاتی و فرقه ای تحت پوشش ضوابط تشکیلات و... با شدت بیشتر ادامه پیدا می کرد. مجدداً خانواده و ارتباط با خانواده شد مرز سرخ، و موبایل شد خطرناک ترین سلاح جهان و ممنوع و نامشروع و به قول مریم پاک رهایی که نام موشک مخملی را به آن گذاشته بود.

سریچی از اوامر تشکیلات در این رابطه مساوی بود با خریدن هر تهمت و برجسپی مثل بریده و طعمه بورژوازی تا نفوذی و مزدور و خودفروخته و... در این نقطه بود که پرده های ابهام و شک و دودلی از جلوی چشمانم فروریخت و به روشنی دیدم که چگونه همان ضوابط ضد انسانی که در گذشته تحت عنوان شرایط زمانی و مکانی مبارزه ما را مجبور به اطاعت و کرنش از آن کرده بودند و ما هم پذیرفته بودیم با شدت بیشتری تحت عنوان ها و رمال بازی های دیگری روز به روز بر اعضای اسیر و قربانی مجاهدین اعمال می شد. در اینجا بود که دیگر ماهیت فرقه ای این دستگاه فکری و عقب ماندگی تاریخی آن از جامعه ایران و به طور خاص از خاستگاه اجتماعی نسل جدید ایران برایم بیش از گذشته قطعی شد و دیگر درنگ را جایز ندانستم و پس از نزدیک به سی سال سابقه حرفه ای تشکیلاتی تصمیم به جدایی از فرقه مجاهدین خلق گرفتم، فرقه ای که همه عمر، جوانی و هستی و نیستی خودم را در مسیر اهداف خشونت طلبانه و فرقه گرایانه آن به فنا داده بودم.

اکنون دوباره رسماً جدایی کامل خودم را از تشکیلات فرقه رجوی اعلام می کنم و در راستای اطلاع رسانی و روشن شدن افکار عمومی به خصوص نسل جوانان کشور برای آشنایی هر چه بیشتر با ماهیت این فرقه منزوی و خشونت طلب در به اشتراک گذاشتن خاطراتم از آنچه که در این سه دهه بر من گذشت از هیچ تلاشی دریغ نخواهم کرد.



دختر چشم انتظار محمدعظیم میش مست: انتظار در آغوش گرفتن پدرم را می کشم.



اینجانب شهین میش مست تیزابی فرزند محمد عظیم از خراسان رضوی شهرستان خواف

پدرم روز دوم جنگ تحمیلی در ۱۳۵۹/۷/۱ در منطقه عملیاتی دزفول به اسارت نیروهای بعثی عراق درآمد. در آن موقع مادرم سه ماهه من را باردار بود و پدرم فقط بیست سال سن داشت، تازه در ارتش جمهوری اسلامی استخدام شده بود، جوانی با هزار امید و آرزو، هشت سال در اسارت صدام بود و از طریق نامه با ما در ارتباط بود، عکس می فرستاد و من در همان کودکی دلم به نوشته های پر مهر و عکس های ارسالی پدر گرم بود و هر روز در انتظار بازگشتش می گذشت، آن موقع خواندن و نوشتن را بلد نبودم برای همین نامه هایش را جلو چشمم می گذاشتم و فقط خط های سیاه را می شمردم و آن ها را بو می کردم چون بوی خوبی داشت، بوی دست های پدرم که تنها آرزویم بودند، در نامه هایش قول می داد برمی گردد و این سال ها و کمبودها را جبران می کند، ماشین می خرد و با هم به مسافرت می رویم دستم را می گیرد و با هم بازی می کنیم و من با این رؤیا بزرگ شدم تا این که اسرا آزاد شدند و دیدم خبری از پدرم نیست، نمی دانستم چه شده، آن موقع من فقط ۹ سال داشتم، می فهمیدم که مادرم و پدر بزرگم می گویند پدرم به سازمانی به نام مجاهدین خلق پیوسته است ... در سال ۱۳۹۰ متوجه شدیم که پدرم در کمپ اشرف در کشور عراق است.

من از آن موقع تصمیم گرفتم که تا پدرم در عراق می باشد من هم باشم تا او را ببینم، با هزار امید و آرزو هر سال برای دیدنش به اشرف و لیبرتی رفتم، حداقل از دور، ولی دریغ از یک لحظه دیدن. مادربزرگم هنگام مرگ چشم هایش بسته نمی شد می گفتند منتظر است، آخر همان یک پسر را داشت، دلم برایش سوخت، امیدوارم این موجودات تقاص چشم های منتظر مادر بزرگم را پس دهند، **مادرم تمام آرزوهای جوانی اش را در یک قاب عکس از پدرم خلاصه کرده و آن را به دیوار زده است تا فراموش نکند روزی او هم آرزوهایی داشته است** و من که از کودکی تا به حال که ۳۶ سال دارم آرزوی بودن پدرم را در کنارم دارم و سال هاست که منتظر یک نامه و یا یک تلفن می باشم. من که بهترین روزهای عمرم برایم تلخ ترین خاطرات را دارد، هر دختری آرزو دارد شب عروسی پدرش در کنارش باشد ولی پدرم نبود به خاطر این موجودات پست نبود. پدرم اسیر بود آن هم اسیر ذهنی این موجودات پلید...

صادق خاوری در دفتر انجمن نجات گیلان



انجمن نجات گیلان - ۲۵ مهر ۱۳۹۷

صادق خاوری عضو جدا شده از فرقه بدنام رجوی صبح روز چهارشنبه مورخه ۲۵ مهر ۱۳۹۷ در دفتر انجمن نجات گیلان حضور یافت و با مدیر انجمن دیدار کرد و به گفتگو نشست.

آقای خاوری که متعاقب جدایی از رجوی ها و بازگشت به وطن و خانه و کاشانه به تشکیل خانواده مبادرت کرد و یک فرزند پسر حاصل آن ازدواج را از خدا گرفت، در دیدار با آقای پوراحمد گفت:

"هر سال که این ایام می رسد لذت خاص و احساس خوبی به من دست می دهد چرا که دقیقاً ۷ سال پیش به رغم بگی و بیندها و کنترل های خاص ایادی تشکیلات مخوف رجوی ها توانستم از چنگ رجوی ها خارج شوم و خود را به نیروهای عراقی در اشرف برسانم و بعد از مدتی ما بعد برقراری ارتباط با خانواده و شخص شما به ایران بازگردم و شکر خدا به رغم این که ۷ سال از رجوی ها کنده شدم و به ایران نزد خانواده ام بازگشتم و ازدواج نمودم و به شغل آرایشگری اشتغال دارم و از زندگیم راضی هستم ولیکن باید خدمت تان عرض کنم که هنوز است کابوس رجوی ها رهایم نمی کند و آزارم می دهد."

آقای خاوری در ادامه افزودند: "واقعاً من قربانی یک توطئه ضد اخلاقی و ضد انسانی شدم و ده سال از عمرم را بیهوده در یک سازمان تروریستی تلف کردم. همچنان که در جریان هستید من قصد خروج از کشور و اشتغال در کشور ترکیه را داشتم و به واسطه یکی از آشنایانم که خود از عوامل رجوی در داخل کشور بود فریب خوردم و پذیرفتم که در صورت حضور در اسارتگاه اشرف به راحتی می توانم ساپورت شوم و به اروپا بروم و زهی خیال باطل چرا که وقتی پایم به عراق و اشرف رسید همه وعده وعیدها دروغ و سرابی بیش نبود و بی آن که بخواهم و بفهمم یک دهه از عمرم را به بطالت گذراندم و ضرر و زیان زیادی را متحمل شدم."

الآن هم خدمت شما رسیدم و ضمن تبریک به شما از بابت شروع به کار در دفتر جدید انجمن خواستم به دوستان سابقم از صمیم قلب توصیه کنم که اندکی به خودشان بیایند و آینده خود را با جدایی از رجوی ها به بهترین شکل ممکن رقم بزنند.

رجوی سالیان با ادعاهای کذایی و دروغین آدم ها را اغفال و مغزشویی کرد و به اسارت کشید و حال در ادامه دروغگویی هایش به نیروهایش وعده کذب و خنده دار سرنگونی داده که تا بهمن ۱۳۹۷ صبر و تحمل داشته باشند. در حالی که معلوم نیست قبل از سال جدید چه رخداد عجیب و غریبی در ایران خواهد بود که به واسطه آن به حیات خفیف و خائنانه اش و آویختن به امریکا و آل سعود ادامه می دهد.

حال مجدانه و از اعماق وجودم که خیر دوستان سابقم را می خواهم دیگر بار توصیه می کنم اجازه ندهند بیش از این ابزار و ملعبه دست رجوی ها قرار بگیرند و با یک نه قاطع به دنیای آزاد و اصل زندگی باز گردند."

علی نیایکی



حضور گرم تعدادی خانواده در دفتر انجمن کرمانشاه



انجمن نجات کرمانشاه - ۲۸ مهر ۱۳۹۷

هفته گذشته تعدادی از خانواده های کرمانشاهی که فرزندان شان اسیر فرقه رجوی می باشند در دفتر انجمن نجات کرمانشاه حضور یافتند.

خانواده یکی از اسیران رها یافته که در آلبانی می باشد نیز به همراه این خانواده ها در دفتر انجمن حضور داشت.

کادر انجمن ضمن خوش آمد گویی به خانواده ها خلاصه ای از مجموعه فعالیت های انجام شده طی پروسه اخیر؛ اعم از جداشدگان در آلبانی و روشنگری های آنان را برای این خانواده ها تشریح کردند.

خواهر یکی از اسیران در دست فرقه به نام خانم ملکی (خواهر اسیر **علی اشرف ملکی**) اظهار داشت که برادرم در اوایل جنگ که برای کمک به زخمی ها به قصر شیرین رفته بود و شرایط سختی را هم متحمل شده بود اسیر شد. برادرم نه سیاسی بود و نه آشنایی با این فرقه داشت.

خانم ملکی بیان داشتند که برادرش تمام سختی های دوران اسارت را هم تحمل کردند اما ناخواسته طعمه این گروه تروریستی شد و اکنون هم قریب به ۴۰ سال است که ما چشم انتظار برادرمان هستیم تا به دامان خانواده برگردد.

در این همایش ارتباط با عضو جداشده ای از کشور آلبانی از طریق ویدیو کنفرانس صورت گرفت.

خانم ملکی در ارتباط مستقیم با این عضو رها یافته که به تازگی از فرقه جدا شده و اکنون ساکن تیرانا می باشد درخواست داشتند تا هر طور شده پیام این خواهران را به برادرشان علی اشرف ملکی برسانند و به وی بگویند که خواهرانش چشم به راه وی و در انتظار حتی یک تماس از طرف برادرشان هستند.

آقای حسین حسن کاویار (پدر اسیر محسن حسن کاویار) نیز در ارتباط مستقیم تصویری با این عضو رها یافته درخواست داشتند تا هر طور شده پیام وی را به فرزندش برسانند.

سایر خانواده ها نیز با این عضو جدا شده صحبت کرده و هر کدام سراغ عزیزشان را می گرفتند و تقاضای کمک از طرف این عضو جدا شده به فرزندشان را داشتند.

این عضو رها یافته نیز ضمن دلداری به خانواده ها اظهار داشتند که حتماً پیغام این خانواده ها را هر طور که شده به این اسیران خواهد رساند.



همسویی فرقه رجوی با حکام سعودی تا کجا؟



بخشعلی علیزاده - انجمن نجات تهران - ۲۹ مهر ۱۳۹۷

بی گمان یکی از مهم ترین اخبار این ایام مفقودالاثر شدن روزنامه نگار و فعال سیاسی عربستان، آقای جمال خاشقچی می باشد که چند روز پیش با نامزد خود به کنسولگری سعودی در استامبول مراجعه می نماید تا مدارک خود را تکمیل کند، ظاهراً قصد ازدواج با یک زن ترکیه ای را داشته است. نامزد وی بعد از ساعت ها انتظار در بیرون کنسولگری که خبری از آقای خاشقچی نمی شود به پلیس اطلاع داده و داستان شروع می گردد.

بعد از چندین روز از مفقودالاثری جناب خاشقچی، تمام ظن ها متوجه دولت سعودی و شخص بن سلمان ولیعهد عربستان می گردد، اغلب دولت های غربی در این خصوص موضع گیری می نمایند. دولت آمریکا وزیر خارجه خود را روانه ریاض می نماید تا حکام سعودی را متوجه عواقب کارشان نماید. برخی دیدارهای رسمی کنسل شده و ادامه روابط با ریاض موکول به روشن شدن نتایج تحقیقات می گردد، که قطعاً اخبار را در این خصوص دنبال کرده اید.



اما آنچه همه را متعجب کرده رویکرد فرقه رجوی در این خصوص است. البته خیلی هم جای تعجب ندارد و این انتظاری بیهوده و عبث است که موضع گیری علیه سعودی از جانب فرقه رجوی مشاهده گردد.

چرا فرقه رجوی در این خصوص کلاً سکوت کرده است؟ اگر به جای سعودی مثلاً سوریه یا عراق بود آیا تا به حال گوش فلک را کر نکرده بود؟

فکر می‌کنم پاسخ واضح باشد، نباید مریم رجوی علیه ولی نعمت خود در ریاض حرفی بزند و یا موضعی بگیرد یا حتی اخبار روز آن‌ها را که در همه رسانه‌ها هست در رسانه‌های خود منعکس نماید.

فضاحت این جنایت و بوی تعفن آن به قدری زیاد است که سکوت مریم رجوی و فرقه‌اش محلی از اعراب ندارد. اما دست آن‌ها برای همه رو می‌شود که چقدر وابسته به شیوخ سعودی و دلارهای آنان هستند و مهر صحتی است بر سخنان آقای مسعود خدابنده که چندی پیش افشاگری کرد که طلاهای هدیه داده شده از طرف سلطان سعودی را با چند کامیون از ریاض به بغداد منتقل کرده بودند.

واقعاً وقتی پایبندی به اصول در کار نباشد کار به کجا می‌کشد؟

وقتی منافع روز، سیاست یک فرقه تروریستی را مشخص می‌کند آن وقت امپریالیسم و جهانخواار و بیر کاغذی متحد استراتژیک می‌شود. یا رژیم‌های مثل سعودی که به دلیل فقط یک قلم کشتار مردم بی دفاع یمن زیر ضرب بین‌المللی است و اکنون هم به دلیل سلاخی کردن منتقد خودش زیر سنگین‌ترین اتهامات است، ولی نعمت می‌شود. ظاهراً این اقدامات مضمّن کننده و تهوع آور فرقه رجوی سر باز ایستادن ندارد و این فرقه با سرعت زیاد ریل سقوط و انحطاط را طی می‌کند.



اعلام جدایی رسمی آقای موسی دامرودی از فرقه مجاهدین در آلبانی

ریزش نیرو در فرقه مجاهدین در آلبانی ادامه دارد



موسی دامرودی - سایت نجات یافتگان در آلبانی - ۲ آبان ۱۳۹۷

این جانب **موسی دامرودی** که از آبان ماه سال ۱۳۶۸ به مدت نزدیک به ۲۹ سال در تشکیلات فرقه مجاهدین خلق بودم بدین وسیله جدایی خودم را از تشکیلات فرقه رجوی رسماً اعلام می‌کنم.

من موسی دامرودی سرباز وظیفه در تاریخ ۷ آبان ۱۳۶۴ در عملیاتی در جنگ ایران و عراق مجروح شدم و سخت‌ترین شرایط را به لحاظ جسمی و روحی در زندان‌های صدام حسین گذراندم. من چهار سال را در اردوگاه‌های مختلف عراق با سخت‌ترین شرایط سپری کردم و در همین سال‌ها بود که با یک سری تبلیغات فرقه رجوی که در اردوگاه‌های و زندان‌های صدام حسین جهت جذب و کشاندن اسرای جنگی به سمت خودشان بود آشنا شدم.

متأسفانه من بعد از اتمام جنگ در سال ۶۸ به تشکیلات فرقه رجوی پیوستم اما در طی سالیان هر آنچه را که شنیده بودم تماماً خلاف گفته‌هایی بود که در اردوگاه شنیده بودم. از دروغ، ریا، چاپلوسی، پشت سر دیگران حرف زدن و جدا کردن دوست و رفیق‌ها از هم ... و می‌گفتند همشهری نداریم چون که دشمن مبارزه است و نفرات را وادار به قهر و قیچی می‌کردند و و تمام این‌ها در زیر پوشش به اصطلاح مبارزه و به ارمان بردن آزادی؟! و دموکراسی؟! برای مردم ایران بود.

تبلیغات فرقه مجاهدین خلق و مغزشویی‌های مستمر در نشست‌های مختلف اراده هر تصمیم‌جدی را از انسان می‌گرفت و طوری وانمود می‌کردند که هر تصمیمی غیر از این خیانت و بریدگی و بی‌مرزی با دشمن خدا و خلق می‌باشد.

هدف از همه این گفته ها چیزی نبود جز این که انسان را از آگاهی و اختیار خودش تهی و بی محتوا کنند و آن محیط کذایی را مدینه فاضله قلمداد نمایند تا این که بتوانند با علم کردن انقلاب ایدئولوژیک خودشان سد راه روابط خانوادگی بشوند چون از نظر شرع رجوی ارتباط با خانواده حرام و مرز سرخ بود. در خلال این شعبده بازی ها هر روز یک بازی جدیدی به نام بندهای انقلاب درونی و انواع فازهای سرنگونی القا می شد که بایستی به آن گردن می نهادیم. سالیان با شعر و شعارهای فریبنده و وعده های پوچ و توخالی در نشست های به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک برای جا انداختن رهبری عقیدتی که خودش را با همه ی پیغمبران قیاس می کرد چیزی جز رمال بازی و فریبکاری نبود سپری شد تا این که اشغال عراق توسط امریکا انجام شد.

در آن دوران که خانواده ها جهت دیدار عزیزانشان به عراق می آمدند سه تا از برادرانم و پسرعمویم که متأسفانه الآن در قید حیات نیستند جزو همین نفرات بودند که به جلو اشرف آمدند. سران فرقه در منتهای ناجوانمردی و بی مروتی هیچ خبری به من نمی گفتند. حتی در تبلیغات خودشان می گفتند که این ها مزدوران رژیم هستند. به عنوان نمونه در یک درخواستی که اقوامم برای دیدن من کرده بودند سران فرقه مجاهدین به آن ها سنگ زدند که به پای برادر من خورده بود. من این موضوعات را زمانی متوجه شدم که به آلبانی آمدم و از این فرقه جدا شدم.

در آلبانی دست رهبری فرقه مجاهدین رو شد و ماهیت فرقه ای آن ها روز به روز برای ما روشن تر شد. اجحاف های تشکیلاتی تحت پوشش ضوابط بیشتر شد و مجدداً ارتباط با خانواده ها مرز سرخ و موبایل خطرناکترین دشمن برای این فرقه شد و اگر کسی اسم تماس یا گوشی را بر زبان می آورد نام آن را سرپیچی از تشکیلات قلمداد می کردند (البته این ممنوعیت ها فقط برای ما که کسی را نداشتیم، بود و خودشان و بچه هایشان همه ی این ها را داشتند.) و از **برچسپ بریده و طعمه بورژوازی و اپورتونیسیم گرفته و تا نفوذی و مزدوری و خود فروخته** استفاده می کردند و می گفتند این کار ضرورت دوران است شما حتی اگر هم نمی فهمید مهم نیست با خودسپاری تشکیلاتی و تعهد خون و نفس به رهبری عقیدتی سعی کنید که این موضوعات را از خودتان عبور بدهید و بپذیرید در آینده دور یا نزدیک حتماً آن را فهم خواهید کرد و همیشه همین طور بوده چون رهبری عقیدتی به دلیل بینش عمیق و ژرف اندیشی که دارند نقاط دورتری را می بینند و همیشه ما بعد از چند سال آن را می فهمیم که ما با این بینش و ذهن ساده قادر به دیدن و فهم آن در این نقطه نیستیم؟!

رهبری فرقه مجاهدین این گونه کارهایشان را بزک می کردند که بتوانند قدرت اعمال نفوذ بیشتری بر نفرات داشته باشند. در این شرایط بود که علی رغم این که هیچ اشرف و شناختی از زندگی و مشکلات بیرون نداشتیم و با مشکلات جسمی که در این سالیان پیدا کرده ام دست به گریبان بودم، تصمیم گرفتم از مناسبات فرقه مجاهدین جدا شوم و در طرحی که چند هفته طول کشید توانستم در یک تردد که به بیرون از اسارتگاه فرقه مجاهدین داشتیم دیگر به آن محیط بازنگردم.

اکنون رسماً جدایی خودم را از تشکیلات فرقه رجوی اعلام می کنم و در همین راستا اعلام می کنم که برای نجات سایر قربانیان مانده در زندان اشرف ۳ در آلبانی و همچنین روشنگری برای نسل جوان کشورم و شناخت هر چه بیشتر ماهیت فرقه مجاهدین، تلاش خواهم نمود همچنین در آینده از انتشار تجربیات تلخ خودم در تشکیلات مجاهدین خلق برای عبرت دیگران فروگذار نخواهم کرد.

کابوس مرگباری به نام خانواده برای فرقه رجوی

بخشعلی عزیزاده - انجمن نجات تهران - ۶ آبان

۱۳۹۷



شما هر چقدر شنیده باشید یا حتی اگر دیده باشید که پدیده‌ای به نام خانواده چگونه تشکیلات به اصطلاح آهنین سازمان مجاهدین خلق را به لرزه درمی آورد باز کم است.

بله عنصر خانواده یک زهر کشنده به تار و پود فرقه رجوی بوده و هست. برخلاف خیلی از مسائل دیگر که تاکنون دیده‌اید خانواده عملکرد دیگری در مناسبات فرقه رجوی دارد.

مثال: اگر مسئولین فرقه در معرض شدیدترین مشکلات و فشارها باشند، تلاش می‌کنند از آن یک سکوی پرش و جهش ترتیب بدهند و محرک ایجاد نمایند، حتی در قبال کشتار و حمله و هجوم! اما کجا به زانو درمی‌آیند؟ بورژوازی؟ نه، دقیقاً در نقطه خانواده، بله درست در نقطه خانواده متحمل شکست می‌شوند.

حتی برای عبور از بورژوازی و ارزش‌های دنیای سرمایه‌داری که بسیار قوی هستند و می‌توانند حرکت‌ها و جنبش‌های زیادی را از پا در بیاورند، فرقه رجوی در مقابله با این پدیده همیشه آمادگی داشته و آموزش‌های لازم را به کادرهایش می‌دهد، اما در مقابل خانواده علی‌رغم انبوهی آموزش و ترفند توان مقابله ندارد.

راستی چرا گفتم “ترفند”؟ به دلیل این که برای مقابله با عنصر خانواده آن‌ها متوسل به قرآن و ائمه اطهار می‌شوند و از آن‌ها شواهد تاریخی می‌آورند که خانواده نه تنها بد است بلکه از ارزش‌های خداگونه انسان را به دور نگه می‌دارد.

داستان خانواده در سازمان مجاهدین خلق از سال شصت و هشت شمسی که وارد انقلاب ایدئولوژیک شدیم تبدیل شد به یک وسیله بسیار متناقض. زیرا هم توانستند خود را از برخی بحران‌های سیاسی و اجتماعی و منطقه‌ای نجات بدهند و هم بالعکس، در بسیاری مقاطع هم مثل تیغ دو لبه عمل کرد. بنابراین خانواده در تشکیلات مسعود و مریم رجوی داستانی است بی‌پایان.



لجن پراکنی های مشمئز کننده علیه خانواده در چند سال اخیر از طرف فرقه رجوی کم نبود. از جمله می گفتند که خانواده ها همه مزدور وزارت اطلاعات هستند و شعار می دادند که: “نگ ما، ننگ ما، فامیل الدنگ ما” و می گفتند که خانواده ها برای جاسوسی و ترور به اشرف آمده اند.

در زمانی که سازمان مجاهدین خلق در عراق بود، در مراجعه خانواده ها برای کسب اطلاع از سلامتی فرزندان، مورد هتاک ها و حتی ضرب و شتم شدید قرار گرفتند که قطعاً برخی فیلم های آن صحنه های زشت را در فضای مجازی دیده اید.

علت دشمنی مسعود و مریم رجوی با خانواده چیست؟

طبعاً اگر مطالعه کرده باشید ای بسا پی برده باشید، اما من خدمت شما به صورت خیلی ساده و کوتاه بیان کنم که خانواده یعنی چه؟

خانواده در یک کلام یعنی پاکترین عشق و عواطف همسر و فرزندان و پدر و مادر و خواهر و برادر و سایر عزیزان. خانواده اولین جامعه ای است که هر انسانی آن را می شناسد و در آن بزرگ شده و تربیت می شود و بعد وارد جامعه بزرگتر می گردد تا نقش ایفا کند. خانواده همان جایی است که تمامی عشق و عواطف به صورت بی دریغ و بی چشمداشت و یک جانبه نثار می گردد. اما علاقه و عاطفه خانوادگی پادزهر مغزشویی است.

بنابراین هر خانواده ای در مناسبات سازمان مجاهدین خلق دشمن تلقی می گردد. زیرا حضور خانواده عواطف را زنده می کند و آثار مغزشویی را از بین می برد و تفکر آزاد و مستقل را موجب می شود که به هیچ عنوان مورد پسند فرقه نیست.

مسعود رجوی خود را مالک اعضای خود می داند و می خواهد آنان را مغزشویی کرده و از آن ها مانند ربات استفاده نماید. در این میان خانواده را رغیب خود می داند و آن را مزاحم و موجب دردسر می بیند و لذا تمام تلاش خود را می کند تا این مانع را از سر راه بردارد و نگذارد اعضا با خانواده هایشان در ارتباط باشند.

بنابراین دعوای اصلی بین رجوی و خانواده هاست، خانواده ها از آنجا که عشق و علاقه شان واقعی است هرگز کوتاه نمی آیند و به کمک عزیزان خود می شتابند و از هیچ فداکاری فروگذار نخواهند کرد.

در این جنگ قطعاً خانواده پیروز است چون برحق است و عضو مربوط نهایتاً بین رجوی مردم فریب و خانواده دارای عشق پاک، خانواده را انتخاب می کند و این سالیان چه در عراق و چه در آلبانی این موضوع به کرات ثابت شده است.

مرحله بعد از جدا شدن فرد از سازمان، رفتن فرد پی زندگیش است تا مجدداً شروع تازه ای داشته باشد و از آن طرف سازمان ول کن معامله نیست و با تبلیغات منجر کننده و تهوع آور تلاش می کند صحنه را مخدوش کرده و به هم بریزد. بنابراین لجن پراکنی می نماید و آب را گل آلود می کند. اما به راستی هدف فرقه از این ترفند ها چیست؟ پاسخ ساده است، برای جلوگیری از ورود سایر خانواده ها جهت نجات فرزندانشان است که نتیجه اش جدا شدن از بدنه سازمان می باشد، جدا شدن هر فرد یعنی یک ضربه سنگین بر پیکره ی فرسوده و بی جان سازمان.

بله دوستان در یک بیان ساده تلاش کردم برسانم که هرگاه خانواده ای قصد کرد تا فرزندش را به دست بیاورد در اغلب موارد موفق بوده است، زیرا مغزشویی از طرف فرقه به شدت ادامه دارد و خانواده می تواند این جادو را باطل کند. هرگاه خانواده ای وارد شده دقیقاً به مثابه آب به لانه مورچه ریختن بوده و کل دستگاه سازمان را بر هم ریخته است. پس بر هر خانواده ای که نگران فرزندش است لازم و ضروری است که لحظه ای آرام و قرار نگیرد و دست به کار شود. این جنگی است که زمان و مکان نمی شناسد و برنده کسی است که بیکار ننشیند و پیگیر باشد و افق های دور را نگاه کند. در افق جز پیروزی تصویر دیگری مشاهده نمی شود.

داریوش بال افکنده نجات یافته از اسارت فرقه رجوی



انجمن نجات گیلان - ۷ آبان ۱۳۹۷

داریوش بال افکنده (غفار) از اعضای نجات یافته فرقه رجوی در سالروز رهایی از اسارت ذلت بار فرقه رجوی در دفترانجمن نجات گیلان حضور یافت و با مدیر انجمن به گفتگو نشست.

در دیداری بسیار دوستانه و صمیمانه، آقا غفار ضمن ابراز خوشحالی و شادمانی از حضورش در کنار خانواده خود گفت: "به رغم فاصله گرفتن ۷ ساله از مناسبات فرقه ای رجوی هنوز کابوس دهشتناک رجوی ها رهایم نمی

کند و باورم نمی شود که توانسته ام به لطف خدا از آن دار و دسته خائن به وطن و مملکتم رها شده و با تشکیل خانواده و داشتن دو فرزند به آرزوهایم رسیده باشم."

متعاقب خیرمقدم و خوش آمدگویی و توضیحات روشنگر آقای پوراحمد در خصوص شگرد و ترفندهای نخ نمای رجوی ها برای در اسارت نگه داشتن اسرای گرفتار در زندان مانز آلبانی از جمله وعده سراب سرنگونی تا بهمن ماه ۱۳۹۷، آقای بال افکنده ادعای مضحک و خنده دار رجوی ها را به سخره گرفت و در ادامه افزود: "رجوی ها دروغگویی بیش نیستند و چند ده سال است که با نیت کسب قدرت به هر قیمت به اعضای اغفال شده خود وعده سرنگونی می دهند و بدین صورت عمر و جوانی اعضای نگون بخت را به بازی گرفتند و فنا کردند و با استفاده از عوامل سرکوبگر خود ارتباط اعضای اسیر با دنیای آزاد خاصه خانواده هایشان را قطع کردند و خیانت بزرگ نابخشودنی را مرتکب شدند."

آقای بال افکنده در خاتمه ملاقات دوستانه با مدیر انجمن تأکید کردند، کما فی السابق به عنوان عضو توانای انجمن نجات گیلان در راستای کمک به خانواده های دردمند و چشم انتظار به منظور رهایی دوستان سابق خود در تشکیلات سیاه رجوی، از ایشان کمک بگیرند و حساب باز کنند و افزودند که از هیچ اقدام داوطلبانه ای برای روشنگری علیه مناسبات تروریستی رجوی خائن و ضد وطن، خاصه رهایی دوستان سابق خود از اسارت رجوی ها دریغ نخواهند کرد و تا آخر با مقاصد انسانی و خیرخواهانه انجمن نجات هم سو و همگام خواهند بود."

آقای پوراحمد نیز ضمن قدردانی از احساس مسئولیت تحسین برانگیز همکار خود در انجمن نجات گیلان، بار دیگر تا نیل به مقصود که همانا اضمحلال نهایی رجوی ها و رهایی اسیران آن و پیوندشان با خانواده در خاک وطن باشد، میثاقی دوباره بستند.

کانون های شورشی علیه مریم رجوی



انجمن نجات فارس - ۱۲ آبان ۱۳۹۷

از زمان انتقال تشکیلات مجاهدین خلق به آلبانی، مریم رجوی چندین بار از پاریس به تیرانا سفر کرده است. سفرهای او معمولاً برای مناسبت های خاص از قبیل مراسم نوروز یا پذیرایی های پر زرق و برق از میهمان های آمریکایی اش صورت گرفته است. برای نمونه سناتور مرحوم شده جان مک کین یکی از این چندین مقام آمریکایی بود که مبالغ کلان دریافت کردند و برای حمایت از مجاهدین خلق به مقر تیرانا آمدند و با رییس جمهور خود خوانده مجاهدین خلق دیدار کردند.

اخیراً، خبرهایی مبنی بر حضور مریم رجوی در تیرانا منتشر شده است و تحلیل های متنوعی درباره علت سفر دوباره او به تیرانا نوشته شده است. به نظر می رسد که این بار حضور مریم رجوی در مقر تیرانا دلایل تشریفاتی ندارد. او در هتل اینترنشنال تیرانا اقامت دارد و هر روز با فرماندهان و مقامات ارشد نشست هایی برگزار می کند. چه چیزی باعث شده است که اقامت رجوی در تیرانا تا این حد طولانی شود؟ احتمالاً او لازم دیده است که بر اداره و سازمان دهی تشکیلاتش بازنگری کند.

مهم ترین دلیل حضور او می تواند روند رو به افزایش جدا شدن اعضا از تشکیلات باشد. چنانچه در خبر ها دیدیم، در هفته گذشته دست کم چهار نفر از تشکیلات مجاهدین خلق اعلام جدایی کردند. عظیم میش مست، غلامعلی میرزایی، موسی دامرودی و علی حاجری افرادی هستند که ظرف همین دو هفته گذشته اعلام جدایی کردند. همه آن ها از افراد باسابقه مجاهدین خلق بودند که دست کم سه دهه از عمر خود را در این تشکیلات گذرانده اند.

این ها تنها چند نمونه اندک هستند که از زمان انتقال به آلبانی تا کنون رسماً اعلام جدایی کرده اند. مسلماً، شمار جدا شده ها بسیار بیشتر از نام هایی است که در رسانه ها منتشر می شود چرا که بسیاری از افراد پس از جدا شدن از آزار و اذیت عوامل مجاهدین خلق بیم دارند. هنگامی که مجاهدین خلق در آلبانی مستقر شدند، چنانچه جدا شده ها خود اذعان می کنند، شرایط برای خروج از سازمان مناسب تر از شرایط حضور در عراق بود - سران سازمان اعضا را بسیار از نفوذ جمهوری اسلامی در عراق می ترساندند. هر چند که در همان دوران نیز، به ویژه پس از سقوط صدام حسین و خلع سلاح مجاهدین خلق توسط ارتش آمریکا، صدها تن از کمپ اشرف و لیبرتی فرار کردند.

چنانچه گفته شد، پس از انتقال به آلبانی شمار زیادی از اعضا مخفیانه و در سکوت خبری از گروه جدا شدند. برای نمونه، زینب حسین نژاد که پدرش قربان علی چند سال پیش از او، در عراق، از تشکیلات جدا شده بود، موفق شد که گروه را ترک کند و به یونان برود. جدایی او از تشکیلات در زمان خودش رسانه ای نشد تا هفته گذشته که خواهرش مونا به همراه پدر به دیدار او رفتند. ویدئوهای تأثر برانگیز از اشک های شوق دو خواهر در اولین دیدارشان پس از ده ها سال جدایی، در شبکه های اجتماعی با استقبال فراوان رو به رو شد.

بدین ترتیب، مبارزه اصلی مریم رجوی در این روزها، حفظ اعضا در درون تشکیلات فرقه است. در حالی که او برای متقاعد کردن اعضا به ماندن در تشکیلات تلاش می کند، مبارزه کذایی اش برای آزادی و دموکراسی بی معنی است.

درحالی که او از تریبون های تبلیغاتی اش مدعی می شود که کانون های شورشی در شهر های ایران شکل داده است اما به واقع درگیر مقابله با کانون های شورشی و مقاومتی است که اعضا در درون گروه تشکیل داده اند.

از منابع درون گروه خبر می رسد که زهرا مریخی مسئول اول سازمان نیز در مقر اشرف سه، نشست های طولانی مدت برای اعضا برگزار می کند و آن ها را متهم می کند که به اندازه کافی به «غسل در صحنه» متعهد نبوده اند! «غسل در صحنه» یکی از مناسک فرقه است که شامل افشای افکار جنسی، خود انتقادی و سپس اعمال فشار جمعی است. ظاهراً سران سازمان اجرای این فرایند را برای رسیدن به هدفشان که همان سرنگونی جمهوری اسلامی است حیاتی می دانند!

چنانچه می دانیم، حامی سرشناس مجاهدین خلق جان بولتون به آن ها قول داده است که تا پیش از چهلمین سالگرد انقلاب ایران یعنی در سال ۲۰۱۹، جمهوری اسلامی سرنگون خواهد شد و او و تشکیلات مجاهدین خلق در تهران جشن خواهند گرفت. اکنون دو ماه تا لحظه موعود بیشتر باقی نمانده است. نشانی از سرنگونی به چشم نمی خورد، تشکیلات مجاهدین خلق روز به روز بیشتر تحلیل می رود. سران سازمان و در رأس آن ها مریم رجوی با چالش بزرگ حفظ تمامیت سازمان رو به رو هستند و سرنگونی جمهوری اسلامی در این میان رؤیایی بسیار دور از دسترس به نظر می رسد.

مزدا پارسی

معمای مرگ آرش پور غلامی در آلبانی



انجمن نجات آذربایجان شرقی - ۱۳ آبان ۱۳۹۷

در تاریخ ۹ آبان ماه ۹۷، سایت های مجاهدین خبری بدین مضمون منتشر نمودند:

”مجاهد خلق آرش پور غلامی پس از نزدیک به دو دهه مجاهدت و مبارزه با استبداد مذهبی، بر اثر ایست قلبی، در آلبانی درگذشت و به یاران شهید و صدیقش پیوست.”

بیوگرافی واقعی مرحوم آقای آرش پور غلامی:

آرش پور غلامی گرگری در سال ۱۳۵۵ در هادیشهر جلفا در استان آذربایجان شرقی در خانواده ای زحمتکش به دنیا آمد. کودکی و نوجوانی را با رفتارهای عادی کودکانه و زیر سایه پدر و مادر عزیزش پشت سرنهاد. آرش به ورزش های رزمی علاقه داشت و دارای کمر بند مشکی در رشته کاراته بود. پس از گرفتن دیپلم ریاضی در رشته کنترل پرواز هواپیمایی قبول شد ولی قبل از شروع تحصیلات عالی، در این نقطه به دلیل آشنایی با دوستانی ناباب و منحرف، مسیر زندگی اش دگرگون شد!

در سال ۱۳۷۸ از طریق دوست نماهایی فریب خورد و به سازمان وصل و نهایتاً در سال ۱۳۸۰ برای پیوستن به ارتش اسارت بخش رجوی با وعده های زندگی بهتر و آینده مرفه، راهی قرارگاه اشرف شد. آرش سخت ترین و سیاه ترین سال های زندگی اش را در فرقه رجوی تجربه کرد. سازمان با شیوه های دجلانده، آرش ساده دل و صادق را مجبور به ماندن در صفوف ننگین مجاهدین کرد. دو بار رجوی او را در درگیری های اشرف به کام مرگ فرستاد تا از خویش ارتزاق کند اما هر بار آرش با زخمی بر جسم، سالم برگشت و از مرگ نجات یافت. در درگیری های شش و هفت مرداد ۸۸ به اشرف، از ناحیه ی دست مصدوم شد و در درگیری گسترده ۱۹ فروردین ۹۰ از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت. سال ها با مجرد اجباری، با زجر و شکنجه، به اجبار و با روش های فرقه ای، او را مجبور به ماندن کردند! همواره فشارهای مضاعفی بر او وارد شد. بارها او را مجبور به نوشتن تعهد برای ماندن

و تعریف از دم و دستگاه رجوی کردند! آرش را مجبور کردند که بنویسد می خواهد مجاهد بماند و مجاهد بمیرد. جملات کلیشه ای که خود ما هم برای این که مسئولین دست از سر ما بردارند، بارها در عراق می نوشتیم.

عاقبت هم رجوی ها، به آرزویشان رسیدند و آرش را دچار مرگ زودرس کردند.

آرش پور غلامی در اسارت رجوی، در جوانی، در ناکامی، در غربت، در زندان، در قبرسیاه رجوی، در حسرت دیدار پدر و مادر، در حسرت پدر شدن و ازدواج، در نومییدی از زندگی، مرگ را غریبانه در آغوش کشید!

در اردوگاه های کار اجباری مرگ باعناوین مختلف: بیماری، سکته قلبی و سکته مغزی، مانند شمشیر داموکلسی بر سر هر اسیری آویزان است.

"ایست قلبی" یا همان سکته قلبی، برای کسی که متولد ۱۳۵۵ باشد (۴۲ سال سن) و قهرمان کاراته! آیا کمی عجیب نیست؟

به خوبی در خاطر هست که اغلب پس از نشست های سنگین مغزشویی، وقتی در ناحیه قلب احساس درد می کردیم، در مراجعه به "امداد" (در اشرف و سایر قرارگاه ها، به مطب دکتر و درمانگاه باید "امداد" می گفتیم)، دکتر پس از معاینه، می گفت: هیچ مشکلی نیست، می توانید به سر کار روزانه تان برگردید! این در حالی است که در جامعه عادی وقتی با اظهار درد در ناحیه قلب به دکتر مراجعه گردد، این درد خیلی جدی گرفته می شود و گرفتن نوار قلب، اکوی قلب و استراحت در بیمارستان و تحت نظر قرار گرفتن یک امر عادی و رایج است.

آیا در اردوگاه های کار اجباری رجوی، استاندارد های پزشکی، رعایت می شود؟

هرگز در تشکیلات، درد در ناحیه قلب جدی گرفته نمی شد. هرگز کنترل کار قلب، در اولویت نبود، هرگز ندیدیم از بیماری که اظهار ناراحتی قلبی بکند، نوار قلبی تهیه شود! کنترل تخصصی در این مورد وجود نداشت.

در صورتی که نشست های مغزشویی، فقط با قلب و مغز سر و کار داشت. فشارهای بی حد و حصر مسئولین، روان همه را می آزد و همه را تا مرز عدم و نیستی می برد.

گناه آرش چه بود که بنا به ادعای سران فرقه، می باید در جوانی با عارضه ایست قلبی، بمیرد؟!

این روند مرگ تدریجی در فرقه رجوی، تا کجا باید ادامه پیدا کند؟

چه کسی مسئول مستقیم این مرگ و میرهاست؟

فشارهای غیرمعمول در فرقه رجوی اعم از نشست های عملیات جاری روزانه، نشست های هفتگی غسل ایدئولوژیک، نشست های لایه ای، نشست های قرارگاهی، نشست های دیگ، نشست های سوژه ای، نشست های اف ام، نشست های سرفصلی، نشست های تشکیلاتی، نشست های شورای رهبری، نشست های رهبری، برخورد های تشکیلاتی، برخورد های اطلاعاتی و امنیتی و ... همه بر ذهن و ضمیر هر شخصی در سازمان آثار کشنده ای باقی می گذارد. فقط یکی از همین نشست ها کافیهست،

تا سکنه قلبی یا مغزی در یک عضو رخ دهد. بیش از ۱۳ گونه نشست را نام بردم که هر کدام از حیث غیرعادی بودن و فشار بی اندازه در نوع خود بی نظیر هستند!

همه اعضای سازمان اعم از جدا شده و نشده، به خوبی می دانند که، در مناسبات عادی روزانه در سازمان چه فشارهای غیر انسانی به اعضا، وارد می شد.

انسان از استخوان و پوست و گوشت تشکیل شده است و بسیار شکننده است، مگر چقدر تحمل سختی دارد! طاقت یک انسان مگر تا چه اندازه است؟

در فرقه رجوی انسان ها را خارج از طاقت یک انسان، شکنجه روزانه می کنند و هیچ محدودیتی وجود ندارد!

اگر دقت کنید، همه اعضا در فرقه رجوی، بیمار و افسرده هستند و همه از درون متلاشی شده اند. یک فرد سالم به لحاظ روانی در فرقه رجوی وجود ندارد.

تجرب اجباری، از خود بی خود شدن، کار طاقت فرسا، بی خوابی های مفرط و درازمدت، فحش کاری های روزانه در نشست ها، توهین ها و تحقیر های مسئولین، بی اعتمادی، شک های اطلاعاتی سرکاری برای مشغول کردن و ماندگار کردن اعضا، همه و همه دست به دست می دهند تا یک عضو را از پا درآورند.

مرگ های درون فرقه هم تماماً محصول این فشارهاست.

به جرأت می شود گفت که، تمامی مرگ های درون فرقه، با مسئولیت مستقیم سران فرقه است.

امروز، شخص مریم عضدانلو، مسئول مرگ آقای آرش پور غلامی است.

مادر و پدر پیر و بیمار آرش، چگونه قبول کنند که فرزند جوان و برومندشان، سکنه قلبی کرده است؟

با کدام گواهی پزشکی و گواهی فوت، این مرگ تأیید شده است؟

از کجا معلوم که آرش را سران شکنجه گر فرقه نکشته اند؟

از کجا معلوم که آرش در قرنطینه بر اثر مخالفت با فرقه، دق مرگ نشده باشد؟

از کجا معلوم که آرش توسط سران بی رحم فرقه رجوی، سربه نیست نشده باشد؟

این ها سؤالاتی عادی هستند که به ذهن هر کسی خطور می کند!

امروز حق طبیعی هر کسی است که خواستار تحقیقات گسترده در مورد مرگ های مشکوک از طرف ارگان های بی طرف و بین المللی در فرقه خونخوار رجوی باشد...

من نمی دانم، جواب آه و ناله های جانسوز پدر بیمار و مادر سالخورده آرش را چه کسانی خواهند داد؟ آیا مریم عضدانلو می فهمد که سردمدار چه جنایات بزرگی علیه بشریت است؟؟؟



WWW.NEJATNGO.ORG
E.MAIL:info@nejatngo.org